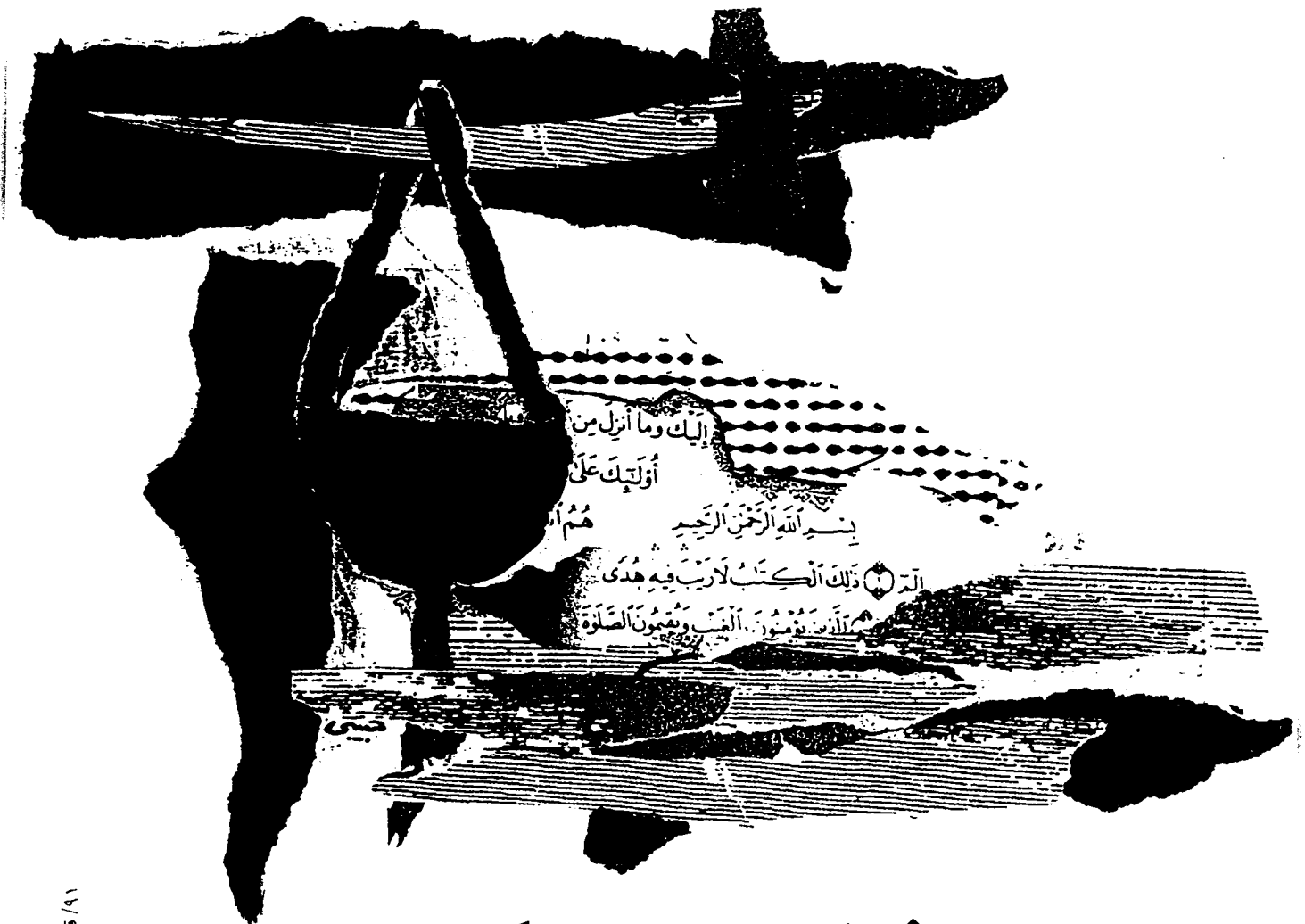


اشاره

برخی از مسائلی که در باب ولایت فقیه قابل تحقیق است عبارتست از: بررسی ادله عقلی و نقلی ولایت فقیه و سنجش اعتبار آنها، بررسی آراء سه گانه مبنای مشروعیت ولایت فقیه و بررسی میزان مشارکت مردم در امر حکومت براساس هر یک از این آراء،

تعیین دامنه اختیارات ولی فقیه و ارزیابی کارآمدی ولایت فقیه به عنوان نوعی حکومت دینی. اما از میان مباحث مذکور آنچه که در این مکتوب طرح شده است، عبارتست از: تبیین ولایت فقیه و اطلاق آن، دلایل عقلی و نقلی ولایت فقیه، نقد و بررسی دو نظریه انتصابی و انتخابی بودن ولی فقیه و نسبت حکومت دینی با دموکراسی.



# فقاہت و حکومت

حجة الاسلام علی ربانی گلپایگانی

مسئله «فقاہت و حکومت» به انضمام دو مسئله دیگر یعنی: ۱- نبوت و حکومت، ۲- امامت و حکومت ارکان بنای استوار حکومت دینی را در جهان بینی اسلامی و از منظر فلسفه سیاسی اسلام تشکیل می دهند. همان گونه که نهاد حکومت برای جامعه بشری یک امر ضروری و اجتناب ناپذیر است و از نظر تاریخی نیز عمری به درازای حیات اجتماعی بشر دارد، رابطه دین با حکومت نیز - لاقول در جهان بینی اسلامی - یک حقیقت انکارناپذیر است، چراکه تحکیم و بسط عدالت و امنیت در زمینه های مختلف زندگی بشر یکی از آرمانهای الهی نبوت و شریعت به شمار آمده است. قرآن کریم تصریح می کند که بعثت پیامبران همراه با شرایع آسمانی به انگیزه فصل خصومتها و حل منازعات و برقراری قسط در زندگی بشر بوده است (بقره / ۲۱۳ و حدید / ۲۵) روشن است که تحقق بخشیدن به این آرمانهای الهی بدون اهرم حکومت و در دست داشتن قدرت مدیریت سیاسی جامعه امکان پذیر نیست. و به حکم خرد، خواستن ذی المقدمه در واقع خواستن مقدمه نیز هست. از این روی بحث حکومت دینی یا رابطه دین و حکومت مستلزم بحث درباره رابطه نبوت و حکومت و پس از آن رابطه امامت و حکومت است. و بررسی رابطه فقاہت با حکومت در حقیقت در طول دو بحث پیشین است. در فلسفه سیاسی تشیع و کلام شیعی، امامت در امتداد نبوت قرار دارد و امام - جز در آوردن شریعت - همه وظایف پیامبر گرامی اسلام (ص) را بردوش دارد و بدین جهت از جنبه علمی و عملی و فکری و اخلاقی باید همه شایستگی های پیامبر را دارا باشد. و از این روی تعیین امام - بسان تعیین پیامبر - مخصوص خداوند است. و این کار توسط پیامبر اکرم (ص) به جامعه اسلامی ابلاغ گردیده است، چنان که نصوصی از کتاب و سنت گویای این مدعا می باشد. براین اساس امامان دوازدهگانه شیعه جانشینان پیامبر اکرم (ص) و رهبران جامعه اسلامی پس از آن حضرت می باشند. و از طرفی به دلایلی که در کتب کلامی بیان

شده است، مسئله غیبت امام دوازدهم (عج) بحث دیگری را به نام نیابت خاصه و عامه در فرهنگ اسلامی مطرح ساخت. هدایت و رهبری جامعه در عصر غیبت امام معصوم نخست بر عهده نواب خاصه (به مدت ۶۹ سال = ۲۶۰ - ۳۲۹) و پس از آن بر عهده نواب عامه آن حضرت نهاده شده است. نائبان عام امام عصر (عج) همان فقهای عادل و پارسایند که طبق نصوص دینی مسئولیت راهنمایی و رهبری شیعیان را بر عهده دارند. و مسئله ولایت فقیه در همین راستا مطرح می شود. یعنی فقهای عادل و پارسایی که از توان مدیریت سیاسی جامعه نیز برخوردارند، عهده دار مقام حکومت و رهبری اند. گرچه مسئله ولایت فقیه در عرصه گسترده تر از حوزه های علمیه سابقه چندانی ندارد. امروزه این مسئله در فرهنگ سیاسی - دینی جامعه ما جایگاه ویژه ای دارد. و نه فقط در محافل و مراکز علمی - اعم از حوزوی و دانشگاهی - بلکه در مجامع عمومی نیز مورد بحث و گفتگوی صاحب نظران است، و دیدگاههای گوناگون در این باره ابراز شده است. نوشته حاضر در پی آن است که بانگاهی کلامی - فقهی (که البته نگاه کلامی و وجه غالب را دارد چرا که صبغه کلامی بر صبغه فقهی آن غالب است) این مسئله مهم را تا آنجا که در گنجایش یک مقاله است، مورد تحقیق و بررسی قرار دهد: جهت نیل به این هدف سر فصلهای زیر را به بحث می گذاریم:

۱- تبیین ولایت فقیه

۲- دلایل ولایت فقیه

۳- نقد نظریه انتخابی بودن ولایت فقیه

۴- ولایت فقیه و دموکراسی

همان گونه که اشاره گردید مسئله ولایت فقیه قبل از هر چیز یک مسئله کلامی است زیرا ملاک بحث کلامی آن است که - به صورت مستقیم یا غیر مستقیم - به خداشناسی ارتباط داشته باشد، مسئله ولایت فقیه در حقیقت مربوط به فضل الهی است. یعنی اینکه خداوند رهبری جامعه بشری را در عصر غیبت امام معصوم به فقیه عادل و با تدبیر سپرده است. از این روی - چنان که

در آینده روشن خواهد شد - برهان لطف که ضرورت ولایت پیامبر و امام را اثبات می‌کند، ضرورت ولایت فقیه را نیز اثبات می‌کند. آری از این نظر که قبول رهبری جامعه از طرف خداوند، وظیفه دینی فقیه واجد شرایط است. این بحث صبغه فقهی نیز دارد - به ویژه اگر ولایت فقیه را بر امور حسبیه تبیین نماییم - چنان که تفصیل آن در بحث مربوط به دلایل ولایت فقیه خواهد آمد - از این جا می‌توان به راز طرح این مسئله در کتب و مباحث فقهی پی برد. با این مقدمه به بررسی سرفصلهای یاد شده می‌پردازیم:

### ۱- تبیین ولایت فقیه

۱/۱ جای تردید نیست که پیامبران الهی و ائمه طاهرین (علیهم السلام) هر یک به تنهایی حامل همه علوم دینی بودند. فی‌المثل پیامبر اکرم (ص) خود هم مفسر قرآن کریم بود و هم معلم عقاید و هم مربی اخلاق، و امام علی (ع) و سایر ائمه اهل بیت نیز چنین بودند، ولی این امر در مورد علمای اسلامی صادق نیست، زیرا علوم پیامبر و امام افاضی و لدنی است ولی علوم علمای اسلامی اکتسابی است. بدین جهت ابعاد علمی پیامبر و امام در علمای اسلامی توزیع و تقسیم می‌شود و هر یک به یک یا چند بعد معین از آن ابعاد می‌پردازد و افراد جامع‌الفتنون معمولاً در عالی‌ترین سطوح کارایی لازم را ندارند، هرچند در سطوح دیگر مفید و کارسازند. از این روی ائمه طاهرین نیز شاگردان مختلفی را در رشته‌های مختلف علوم دینی تربیت می‌کردند. برخی متخصص در تفسیر قرآن، برخی استاد عقاید و کلام، بعضی مجتهد در مسایل فقه و احکام دینی و....

در هر حال یکی از اصناف علمای اسلامی، مجتهدان و فقیهان در زمینه احکام تکلیفی و وضعی‌اند که اصطلاح مجتهد و فقیه نیز در زمانهای اخیر غالباً در مورد آنان بکار می‌رود، اگرچه اصطلاح «تفقه در دین» که در قرآن کریم بکار رفته شامل همه رشته‌های علوم دینی می‌شود، و در احادیث نیز کلمه فقیه گاهی در معنای عام

و گاهی در معنای خاص استعمال شده است. اکنون سخن درباره وظایف، شئون و اختیارات مجتهدین و فقهاست، که البته مقصود فقهای شیعه است. با قطع نظر از اخباریون که برای فقهای اسلامی مقام و منصبی جز نقل و شرح احادیث قائل نیستند، برای فقهای شیعه شئون و وظایف زیر بیان شده است:

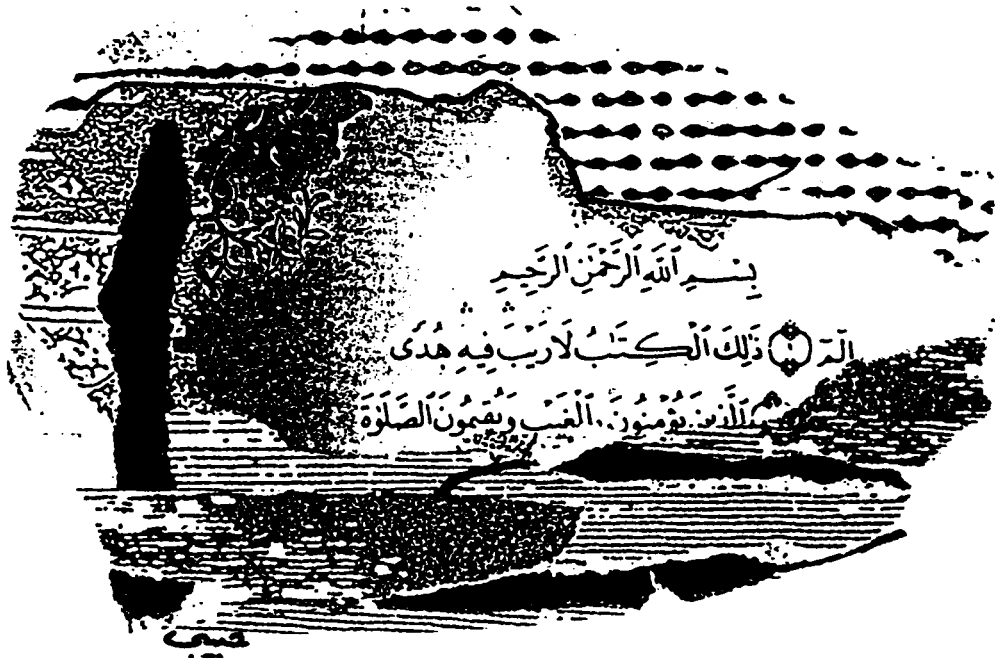
- ۱- استنباط احکام دینی و بیان آنها. این شأن یا وظیفه مورد اتفاق همه مجتهدان است.
- ۲- قضاوت و داوری در منازعات و دعاوی.
- ۳- داشتن حق تنفیذ و اجرای رأی قضایی - علاوه بر حق قضاوت و داوری -

- ۴- تصرف در امور حسبیه از قبیل رسیدگی به مال غایب و قاصر، و ولایت بر شئون غایب و قاصر، تجهیز و تدفین میتی که ولی و وصی ندارد و نظایر آن.
- ۵- تصدی امر حکومت و دخالت در همه شئون مربوط به آن به انگیزه برقراری امنیت در جامعه اسلامی، اجرای احکام و حدود الهی و مسئله قضاوت نیز یکی از همین شئون است.<sup>(۱)</sup>

به عبارت دیگر فقیه عادل در این زمینه همان وظایف و اختیاراتی را دارد که پیامبر یا امام معصوم دارد. هرچند مقامات و کمالات معنوی فقیه با پیامبر یا امام قابل مقایسه نیست، ولی امر کمالات معنوی و ولایت تکوینی از ولایت اعتباری که مربوط به رهبری جامعه اسلامی و تصدی امر حکومت دینی است، جدا می‌باشد. و نباید این دو را به یکدیگر درآمیخت. این همان نظریه‌ای است که از آن به عنوان ولایت مطلقه فقیه یاد می‌شود، و جمعی از فقهای بزرگ شیعه مانند صاحب جواهر الکلام، محقق نراقی، میرزای نائینی، امام خمینی (رضوان الله علیهم) طرفدار این نظریه بوده‌اند، چنان که بسیاری از مجتهدان و فقیهان کنونی نیز بر همین عقیده‌اند.

### ۱/۲ - ولایت مطلقه چیست؟

ولایت مطلقه در مقابل ولایت مقیده است، و اطلاق در ولایت معانی مختلفی دارد. باید دید مقصود از



آن در بحث ولایت فقیه چیست؟ این معانی عبارتند از:

۱- اطلاق از نظر تکوینی و تشریحی، ولایت تکوینی عبارت است از تصرف در امور تکوینی خواه مربوط به انسان و هر موجود مختاری مانند او باشد یا مربوط به غیر آن. و ولایت تشریحی عبارت است از تصرف در امور تشریحی و اعتباری که مربوط به انسان و هر موجود عاقل مختاری مانند او است.

ولایت تکوینی نه نسبت به انسان و نه نسبت به غیر انسان از شؤون فقیه نیست. این نوع ولایت که به صورت بالذات و مستقل مخصوص خداوند است، به اذن و مشیت او در مواردی به اولیاء الهی اعطا گردیده است. خواه از فقها باشند و خواه از افراد دیگر.

ولایت تشریحی به معنی تشریح و قانونگذاری نیز مختص خداوند است، و پیامبران الهی نیز نقش پیام‌رسانی و ابلاغ شریعت الهی را به مردم دانسته‌اند، چنان‌که ائمه اهل بیت نیز در امر تشریح مأمور ابلاغ و تبیین شریعت الهی به مردم بوده‌اند. ولایت فقهاء در این زمینه همان استنباط احکام با رجوع به کتاب و سنت است، چنان‌که قبلاً بیان گردید.

۲- اطلاق به معنای تصرف بی‌قید و شرط و بدون در نظر گرفتن هیچ معیار و ملاکی. چنین ولایتی نه برای فقیه ثابت است و نه برای امام و پیامبر، و حتی برای خداوند نیز ثابت نیست، مگر اینکه به نظریه اشاعره

معتقد شویم که به اراده گزاف و بی‌ملاک در مورد خداوند عقیده دارند و حسن و قبح عقلی و ذاتی افعال را منکر شویم و به هیچ معروف و منکر عقلی قائل نشویم که همه این فرضیه‌ها نادرست بوده و با احکام صریح عقل و نصوص شرع تعارض دارد.

بر این اساس خداوند که علیم، حکیم، رحیم و واجد همه صفات کمال است، قدرت مطلقه خود را بر پایه صفات کمال به مرحله ظهور می‌رساند. و گرچه کسی قدرت او را محدود نمی‌کند، ولی به حکم اینکه ذات اقدس الهی در مقام ذات و فعل کمال و حق محض است، از هرگونه فعل خلاف حکمت و عدل منزّه است.

۳- اطلاق به معنی این که اولاً و بالذات هیچ تکلیفی در برابر کارهای نیکی که دیگران برای جلب رضای وی انجام می‌دهند ندارد مگر آن که خود از سر رحمت و رأفت خود را در این باره مکلف بداند و برای کارهای نیکی که جهت جلب رضای او می‌شود پاداش مقرر نماید.

ولایت مطلقه به این معنا مخصوص خداوند است و بس. زیرا به دلیل این که خداوند آفریدگار و مالک همه چیز است، هستی انسان و آنچه در حوزه حیات مادی و معنوی خویش از آن بهره‌مند است، همگی آفریده و مملوک خداوند است، در این صورت او مالک چیزی نیست تا آن را با پروردگار خویش سودا کرده اجر

و پاداشی بخواهد، ولی با این حال خداوند از راه مهر و عطف و رحمت و رأفت به نیکوکاران و عده پاداش داده، آنان را فروشنده و خود را خریدار دانسته است. کالایی که توسط بندگان به خداوند به فروش می‌رسد، جان و مال آنان است. و بهایی که خداوند در این معاوضه به آنان خواهد داد بهشت برین است، و چون این بهای بزرگ در سرای دیگر پرداخت خواهد شد، تأکید می‌کند که به وعده خود جامه عمل خواهد پوشید. (۲)

۴- اطلاق از نظر دایره تصرفات مربوط به امر حکومت و مدیریت جامعه. این همان معنای مقصود در بحث ولایت فقیه است، در مقابل نظریه کسانی که ولایت فقیه را منحصر در امور حسبه (۳) آن هم به معنای محدود آن می‌دانند.

توضیح این که در مورد قلمرو امور حسبه دو دیدگاه است، یکی این که امور حسبه مسایلی از قبیل اموال یتیمان بی سرپرست، یا اموال افراد مجنون یا سفیه که ولی و قیم ندارند، تجهیز و تکفین میت مسلمانی که ولی و وصی ندارد و نظایر آن را شامل می‌شود، اینها یک رشته امور محدود و مخصوص است.

ولی دیدگاه دیگر این است که مصادیق امور حسبه منحصر در مسایل محدودی نظیر آنچه بیان گردید نیست، بلکه برقراری و حفظ امنیت اجتماعی، دفاع از جان، ناموس و اموال مسلمانان، از برجسته‌ترین مصادیق امور حسبه است، و روشن است که فقیه عادل و کاردان از سایر افراد در انجام چنین مسئولیتهای بزرگی شایسته‌تر است، و نیز روشن است که انجام این امور بدون داشتن قدرت حکومت و اهرمهای حکومتی امکان‌پذیر نیست. (۴)

مرحوم آیه... نائینی پس از آنکه اصل ولایت فقیه در امور حسبه را از مسایل مورد اتفاق علمای شیعه دانسته می‌افزاید: «چون عدم رضایت شارع مقدس به اختلال نظام و ذهاب بیضه اسلام، بلکه اهمیت وظایف

راجعه به حفظ و نظم ممالک اسلامی از تمام امور حسبه اوضح قطعیات است، ثبوت نیابت فقهاء و نواب عام عصر غیبت در اقامه وظایف مذکوره از قطعیات مذهب خواهد بود». (۵)

مرحوم آیه... نراقی در بیان وظایف فقهاء در عصر غیبت چنین گفته است:

«فقهای عادل در عصر غیبت در دو حوزه مسئولیت دارند.

الف: همه آنچه از مسؤولیتهای پیامبر و امام معصوم در مسئله حکومت و پاسداری از اسلام به شمار می‌رود، فقیه عادل نیز آن مسؤولیتها را بر دوش دارد، مگر آنچه با نص یا اجماع و مانند آن مستثنی شده باشد. ب: همه کارهایی که در زمینه امور دینی و دنیوی از مؤمنان خواسته شده است، ولی انجام آنها وظیفه فرد یا گروه معینی نیست. انجام چنین کارهایی وظیفه فقیه بوده و حق تصرف در آن مختص به وی می‌باشد». (۶)

مرحوم محقق کرکی - به نقل صاحب جواهر - اعتقاد به ولایت فقیه را مورد اتفاق علمای امامیه دانسته و چنین گفته است: «اصحاب ما اتفاق نظر دارند در این که فقیه عادل، امین و واجد شرایط فتوی که به او مجتهد در احکام شرعی می‌گویند در عصر غیبت از طرف ائمه طاهرین (ع) در اموری که نیابت پذیر است، نیابت دارد». (۷)

مرحوم صاحب جواهر، پس از نقل کلام مزبور از محقق کرکی، و مطالب دیگر می‌گوید «اگر عموم ولایت فقیه پذیرفته نشود. بسیاری از امور مربوط به شیعه معطل خواهد ماند». آنگاه می‌افزاید: «وسوسه‌ها (تردیدها)ی برخی در این باره شگفت‌آور است، چنین افرادی گویا طعم فقه را نچشیده و از آهنگ کلام و امور سخن ائمه معصومین آگاه نبوده و مفاد جمله «انی جعلته علیکم حاکما و قاضیا و حجة و خلیفة» و مانند آن را درک ننموده‌اند که به روشنی دلالت بر این دارد که نظم امور مربوط به زندگی شیعیان به آنان سپرده شده است. مگر مسایلی از قبیل جهاد ابتدایی که

از ویژگی‌های دولت کریمه ولی عصر (عج) می‌باشد»<sup>(۸)</sup>  
سخن را در این بخش با نقل کلام مرحوم امام خمینی پایان می‌دهیم که فرموده‌اند: «فقیه عادل همه مسؤولیتها و اختیارات پیامبر (ص) و ائمه طاهرین (ع) را که مربوط به حکومت و سیاست می‌باشد واجد است، و در این جهت فرقی میان فقیه عادل و پیامبر و امام معصوم نیست، زیرا والی و رهبر جامعه هرکس که باشد، مجری احکام شریعت و برپادارنده حدود الهی است، مالیاتهای شرعی را دریافت نموده و در راه مصلحت مسلمانان مصرف می‌کنند»<sup>(۹)</sup>.

## ۲- دلایل ولایت فقیه

۲/۱- از بحثهای گذشته روشن شد که ولایت فقیه در طول ولایت امام معصوم (ع) است، فقیه عادل و پرهیزگار و برخوردار از توان مدیریت سیاسی جامعه از طرف امام معصوم نیابت دارد که در عصر غیبت رهبری جامعه اسلامی را برعهده بگیرد و جهت تشکیل حکومت اسلامی اقدام و قیام نماید، همان گونه که این مسؤولیت در عصر حضور بر دوش ائمه اهل بیت (علیه السلام) بود، و در دوران نبوت، پیامبران الهی عهده‌دار این رسالت الهی بودند.

البته از آنجا که تأسیس حکومت بدون حمایت و بیعت مردم امکان‌پذیر نیست، به خاطر فراهم نبودن این شرط، پدیده حکومت دینی در عصر همه پیامبران یا امامان تحقق نیافته است، و نیز به دلیل این که فلسفه حکومت دینی و برحق اعلائی کلمه الله است هرگاه قیام برای تشکیل حکومت با آرمان مزبور تعارض داشته باشد، در آن صورت باید از مقدمه (تشکیل حکومت دینی و برحق) چشم پوشید و ذی‌المقدمه (اساس دین و دیانت) را حفظ نمود، و فلسفه سکوت یا صلح ائمه اهل بیت (ع) در باب حکومت و یا رد پیشنهاد حکومت از طرف برخی زمامداران به آنان بر همین اصل استوار بوده است.

در هر حال ولایت فقیه در قلمرو مسایل مربوط به

اداره جامعه اسلامی خاستگاهی الهی دارد، بدان سان که ولایت امام معصوم و پیامبران الهی خاستگاه و سرچشمه‌ای الهی داشته است. بر این اساس مقوله ولایت فقیه از مقوله و کالت یا نیابت از جانب مردم جداست، فقیه از جانب خداوند بر مردم ولایت دارد، ضمن این که او نایب و برگزیده امام غایب (عج) نیز هست چرا که نیابت از امام معصوم در حقیقت همان ولایت از جانب خداوند است، چون امام ولایت الهی دارد، و یکی از شئون ولایت او برگزیدن نایب و نماینده و وکیل است تا کارهایی را که از جانب خداوند به او محول شده است و او خود از انجام آن معذور است به فرد یا افرادی که مصلحت می‌داند بسپارد. بدیهی است با توجه به عصمت امام، هرکس را که او به عنوان والی مردم و نایب و نماینده خویش برگزیند، همو در حقیقت والی برگزیده از طرف خداوند خواهد بود، همان گونه که امام که خود برگزیده و منصوب از جانب پیامبر اکرم (ص) است، در حقیقت برگزیده و منصوب از طرف خداست.

۲/۲- اکنون سخن در این است که چه دلایل عقلی یا نقلی این مدعا را اثبات می‌کنند؟ قبل از آن که به بررسی دلایل ولایت فقیه بپردازیم لازم است به اختصار معیار عقلی یا نقلی بودن دلیل را بیان نماییم:

دلیل عقلی آن است که هر دو مقدمه یا مقدمه کبرای آن عقلی باشد، که قسم اول را دلیل عقلی محض یا خالص، و قسم دوم را دلیل عقلی غیرخالص می‌نامند. مثلاً دلیل زیر بر اثبات وجود واجب (خدا) دلیل عقلی محض است:

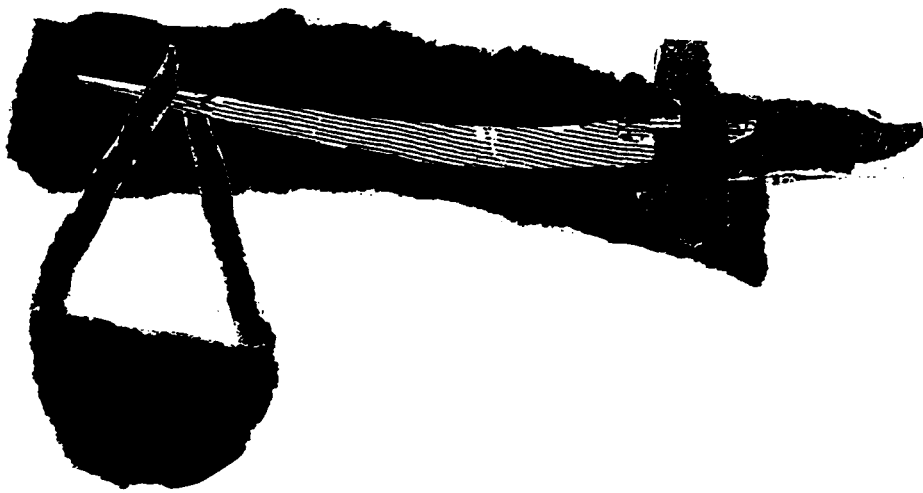
۱- موجود یا واجب است یا ممکن.

۲- موجود ممکن بدون وجود داشتن موجود واجب محال است.

بنابراین وجود داشتن موجود واجب امری ضروری و قطعی است.

و دلیل یاد شده در زیر دلیل عقلی غیرمحض است:

۱- خداوند به مؤمنان وعده پاداش اخروی داده است.



۲- خداوند هرگز خلف وعده نخواهد کرد.

پس پاداش اخروی امری قطعی و تخلف‌ناپذیر است.

مقدمه نخست این استدلال نقلی است. یعنی از گزارش‌های دینی (کتاب و سنت) به دست آمده است، ولی مقدمه دوم که کبرای استدلال است، عقلی است، گرچه این حکم عقلی مورد تأیید نقل نیز قرار گرفته است.

و دلیل زیر نقلی محض است:

۱- قیام متصل به رکوع از ارکان نماز است.

۲- ترک رکن مبطل نماز است.

۳- ترک قیام متصل به رکوع مبطل نماز است.

و دلایلی دیگر از این قبیل.

با توجه به توضیحات فوق یادآور می‌شویم دلایل ولایت فقیه سه گونه‌اند: عقلی محض، عقلی غیرمحض، و نقلی، اینک این دلایل را به ترتیب بررسی می‌کنیم:

۲/۳- برهان عقلی صرف بر ولایت فقیه مبتنی بر قاعده لطف است، همان برهانی که متکلمان عدلیه و خوب نبوت و متکلمان امامیه و خوب نصب امام از جانب خداوند را بر پایه آن اثبات می‌کنند.

مقدمه نخست این برهان این است که وجود حکومت صالح و امام و حاکم عادل در صلاح معنوی جامعه نقش تعیین‌کننده دارد، یعنی زمینه رشد و هدایت را در جامعه فراهم می‌سازد، عوامل گمراه‌کننده و مخرب را یا ریشه‌کن می‌سازد و یا حداقل مهار می‌کند. این یک حقیقت مسلم و غیر قابل تردید است، و تجربه‌های تاریخی نیز مؤید آن است.

مقدمه دوم این برهان همان قاعده لطف است، یعنی

آنچه در رشد و هدایت معنوی جامعه مؤثر است و هیچ پی‌آمد ناپسند و نادرستی هم ندارد، مقتضای لطف و حکمت الهی این است که آن را عملی سازد. یعنی آن را در اختیار و دسترس بشر قرار دهد، البته چون بشر مختار و انتخاب‌گر است، عوامل هدایت و اسباب سعادت در محدوده اختیار ایفاء نقش می‌کنند، و هرگز هدایت جبری بشر مقصود و مطلوب خداوند نیست.

مفاد این دو مقدمه به ضمیمه این که خداوند

کامل‌ترین صفات را واجد است. (و لله الاسماء

الحسنی) این است که رهبر جامعه فردی معصوم و

مصون از خطا و لغزش در علم و عمل باشد، از این روی

عصمت پیامبران یک ضرورت کلامی است که متکلمان

اسلامی - فی‌الجمله - بر آن اتفاق نظر دارند. و از دیدگاه

متکلمان امامیه جانشینان پیامبر اکرم (ص) نیز از ویژگی

عصمت برخوردارند. ولی چون غیبت امام معصوم - به

دلیل یک رشته علل اجتماعی و مصالح دینی - امری

اجتناب‌ناپذیر است، و از طرفی به مقتضای مقدمه اول،

حکومت و رهبری صالح - خواه در حد اعلای آن که با

عصمت همراه است، و خواه در حد نازلتر آن که با

عدالت و پارسایی همراه است - مصداق قاعده لطف

می‌باشد تعیین والی و رهبری که زمام امور مسلمانان را

عهده‌دار گردد، امری لازم و واجب است. و مصداق آن

کسی غیر از فقها و مجتهدان عادل و پارسا نخواهد بود.

چنان که در مورد بیان احکام و مسایل دینی در ثبوت

این مسؤولیت برای مجتهدان عادل تردیدی نیست.

بنابراین فقهای عادل همان گونه که در عصر غیبت

مسئولیت فتوی و بیان احکام و مسایل دینی را بر عهده دارند، عهده‌دار مسئولیت رهبری سیاسی و اداره حکومت اسلامی نیز می‌باشند.

۲/۴- در بیان برهان عقلی ولایت فقیه (برهان عقلی غیر محض) این است که در اسلام یک سلسله احکام و قوانینی وجود دارد که بدون در اختیار داشتن قدرت حکومت اجرایی آنها ممکن نیست، مانند حفظ سرمایه‌های عمومی، اجرای حدود و تعزیرات، حفظ امنیت داخلی، پاسداری از مرزهای مملکت اسلامی. و روشن است که این احکام - بسان سایر احکام اسلامی - نسخ شده تا قیامت استوار و برقرار است. بنابراین تشکیل حکومت اسلامی امری است که پیوسته مطلوب بوده و یک واجب دینی بشمار می‌رود. امام خمینی این دلیل را چنین تقریر کرده‌اند:

۱- احکام اسلامی - اعم از آنچه مربوط به مسایل مالی یا سیاسی و حقوقی و غیره است - نسخ نشده و تا قیامت برقرار و استوار است. و اجرای این احکام بدون تأسیس حکومت امکان‌پذیر نیست.

۲- برقراری امنیت و حفظ نظام اجتماعی از واجبات مؤکد اسلامی است. چنان‌که اختلال و ناامنی در جامعه اسلامی مبعوض و ناپسند شارع مقدس می‌باشد. بدیهی است تحقق بخشیدن به این امر نیز بدون حکومت امکان‌پذیر نیست.

۳- حفظ مرزهای مسلمانان از تجاوز و تهاجم تجاوزطلبان عقلاً و شرعاً واجب است، و این امر از نیازهای ضروری جامعه اسلامی است، نیل به این هدف و عملی ساختن این فریضه نیز بدون داشتن قدرت و اهرم حکومت امکان ندارد.

۴- با توجه به مقدمات یاد شده وجود حکومت اسلامی در عصر غیبت یک ضرورت عقلی و واجب دینی است. (۱۰)

تا اینجا ضرورت وجود حکومت در عصر غیبت ثابت شد، ولی این که چه کسی باید عهده‌دار امر حکومت گردد، از مقدمات یاد شده به دست نمی‌آید.

برای تکمیل آن باید گفت: بدون شک حکومت مورد نظر در عصر غیبت، حکومت اسلامی است، و زمامدار و رهبر چنین حکومتی قبل از هر چیز باید کارشناس دین و مجتهد در احکام اسلامی باشد، و این همان ولایت فقیه است. امام (ره) در جای دیگر این مطلب را چنین توضیح داده‌اند:

«پس از این که اصل ضرورت حکومت ثابت شد، سخن در فرد حاکم و والی است، شکی نیست که از دیدگاه شیعه ائمه اهل بیت (ع) جانشینان پیامبر اکرم (ص) و رهبران جامعه اسلامی‌اند، و ولایت عامه و خلافت کلیه الهی که برای پیامبر اکرم (ص) ثابت بود، برای ائمه اهل بیت (ع) ثابت است. و در زمان غیبت گرچه ولایت و حکومت برای شخص و فرد خاصی مقرر نگردیده است، لیکن به حکم عقل و شرع اصل حکومت در عصر غیبت نیز استمرار دارد. آنگاه افزوده‌اند: در این صورت باید گفت: چون حکومت اسلامی به معنی حکومت قانون الهی است، حاکم و والی مسلمین باید واجد شرایط زیر باشد:

۱- علم به قانون الهی ۲- عدالت ۳- کفایت

سیاسی و توان مدیریت

اعتبار و لزوم این شروط در رهبر و حاکم اسلامی از بسدیهیات است چنان‌که در احادیث اسلامی نیز شواهدی بر آن یافت می‌شود، در این صورت امر ولایت و حکومت در عصر غیبت از شئون و وظایف فقیه عادل است، قیام به تشکیل حکومت اسلامی از واجبات کفایی فقیه‌های عادل خواهد بود، و هرگاه یکی از آنان به تشکیل آن توفیق یابد، بر دیگران نیز تبعیت از او لازم است، و اگر تشکیل آن جز با مشارکت آنان امکان‌پذیر نباشد، اقدام به آن بر همگان لازم است، و اگر توفیق تشکیل حکومت برای هیچیک از آنان فراهم نگردد، منصب ولایت از آنان سلب نمی‌گردد، هر چند در تشکیل حکومت معذور خواهند بود. و در این صورت هر اندازه که بتوانند احکام و حدود اسلامی را اجرا نمایند، اقدام به آن بر آنها واجب می‌باشد.



حاصل آن که: همهٔ اختیارات و وظایف پیامبر و امام معصوم در رابطه با مسایل حکومتی برای فقیه عادل نیز ثابت است، گرچه از نظر فضایل و کمالات معنوی مقام پیامبر و امام معصوم ممتاز و بی‌مانند است. بنابراین ولایت فقیه - پس از تصور اطراف و جهات آن - از بدیهیات است و به اقامه دلیل و برهان نیاز ندارد.» (۱۱)

یادآور می‌شویم این دلیل در حقیقت همان دلیلی است که عده‌ای از فقهاء که ادله خاصه و روایاتی که بر ولایت فقیه به آنها استناد شده است را از نظر سند یا دلالت کافی بر اثبات مقصود ندانسته‌اند، به آن استناد کرده‌اند، به عبارت دیگر در دلیل یاد شده، حکومت از مهمترین امور حسبیه دانسته شده است، و اصل ولایت فقیه دربارهٔ امور حسبیه مورد اجماع و اتفاق فقهاست. و اندکی تأمل درستی این مدعا را که حکومت اسلامی از برجسته‌ترین مصادیق امور حسبیه است را روشن می‌سازد و از این جهت است که امام (ره) مسئله ولایت فقیه را از بدیهیات دانسته است. بنابراین - همان‌گونه که برخی از محققان گفته‌اند - باید گفت: «پس از بیان اصل ضرورت حکومت از دیدگاه عقل و شرع حتی اگر نص و دلیل نقلی بر ولایت فقیه وجود نداشته باشد، عقل بر این مطلب دلالت روشن دارد، زیرا فقیه است که از موازین و احکام اسلامی آگاه است، و روش و آیین حکومت اسلامی را می‌داند» آنگاه پس از اشاره به اتفاق فقهاء در ولایت فقیه بر امور حسبیه‌ای چون امور غایب و قاصر یادآور شده است: «آیا درست است که بگوییم شارع مقدس اهمال در امر قاصر و غایب را نمی‌پسندد، ولی اهمال در امر جامعه را روا می‌دارد، آیا معقول است که بگوییم: شارع به از دست رفتن اموال عمومی مسلمانان مانند معادن، جنگلها، دریاها و مانند آن رضایت می‌دهد؟» انصاف این است که هرگز شارع اسلام به این امر راضی نیست، و روشن است که این مقام (در عصر غیبت) جز برای فقیه جامع شرایط ثابت نیست.» (۱۲)

۲/۵- از جمله نصوص و روایاتی که بر ولایت فقیه به آن استدلال شده است، مقبوله عمر بن حنظله است، این حدیث را محدث کلینی با پنج واسطه از عمر بن حنظله از امام صادق (ع) روایت کرده است. عمر بن حنظله می‌گوید از امام صادق (ع) دربارهٔ دو فرد شیعه که در بدهکاری یا میراث با هم منازعه دارند پرسیدم که آیا برای آنها جایز است که نزد سلطان (جور) یا قضات منصوب از جانب وی بروند تا در مورد آنان داوری نماید؟

امام (ع) فرمود: هرکس در دعوی حق یا باطل از آنان داوری بخواهد، از طاغوت داوری خواسته، و آنچه را به حکم او دریافت نماید - اگر چه حق او باشد - سحت و حرام است، زیرا خداوند می‌فرماید «می‌خواهند نزد طاغوت دادخواهی کنند، در حالی که مأمور به کفر به طاغوت می‌باشند.» (۱۳)

عمر بن حنظله پرسید: پس آنان منازعه خود را چگونه حل کنند؟ امام (ع) فرمود: به فردی از شیعه که راوی حدیث ماست و احکام ما را در باب حلال و حرام می‌داند رجوع کرده او را داور خود قرار دهند، زیرا من او را بر شما حاکم ساخته‌ام. پس هرگاه طبق حکم ما داوری نماید، و رأی او پذیرفته نشود حکم خداوند سبک گرفته شده و رأی ما رد شده است، و ردکننده ما ردکننده خداوند است، و آن در حد شرک به خداوند می‌باشد. (۱۴)

وجه این که حدیث مزبور را «مقبوله» نامیده‌اند این است که مورد قبول فقها و مجتهدین واقع شده است، هر چند عمر بن حنظله توثیق نشده است. از این روی حدیث از جنبه سند قابل استناد و حجت است. چنان که دلالت آن نیز به ولایت فقیه با توجه به نکات زیر روشن است:

۱- کلمهٔ طاغوت در آیه‌ای که امام (ع) به آن استشهاد نموده است، علاوه بر قضات جور، حکام را نیز شامل می‌شود، بلکه می‌توان گفت: شمول آن نسبت به قضات به تبع شمول آن نسبت به حکام است، از این جا روشن

می شود که مقصود از حَکَم یا حاکم خصوص قاضی نیست، بلکه فرمانروا و زمامدار را هم شامل می گردد.

۲- در سؤال عمر بن حنظله نیز هم سلطان ذکر شده است و هم قاضی و در نتیجه پاسخ امام که رجوع به آنان را رجوع به طاغوت دانسته است، سلطان و قاضی هر دو را شامل می شود.

۳- ذکر دین و میراث از باب مثال است، و حکم مذکور در روایت اختصاص به آن دو ندارد، بلکه همه منازعات و مرافعاتی که مردم در حل و فصل آنها به والیان امور و قضات رجوع می کنند را شامل می شود.

۴- در این که جمله «من قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا» منطبق بر فقیه و مجتهد در احکام اسلامی است، جای تردید نیست.

۵- جمله «فانی قد جعلته علیکم

حاکما» گویای این است که فقیه از طرف امام(ع) به مقام حکومت نصب گردیده است، و نصب او به این مقام دلیل بر مشروعیت قضاوت او و رجوع به وی در حل اختلافات است، به عبارت دیگر گرچه مورد سؤال منازعات و مسایل مربوط به امر قضاوت است، ولی تعلیل امام عام و گسترده است، یعنی حکومت فقیه در همه مسایل مربوط به آنچه سلاطین و زمامداران به حل و فصل آن

می پردازند را شامل است، خصوصاً با توجه به شواهد و قرائنی که قبلاً بیان گردید. (۱۵)

۲/۶- قریب به مقبوله عمر بن حنظله است، حدیث دیگری که به مشهوره ابی خدیجه معروف است. این حدیث را شیخ صدوق با چهار واسطه از ابی خدیجه روایت کرده است، وی می گوید: امام صادق(ع) مرا نزد عده ای از شیعیان فرستاد تا به آنان بگویم: در حل و فصل منازعات خود از رجوع به حکام و قضات فاسق بپرهیزند، بلکه فردی از شیعیان را که نسبت به حلال و حرام آگاه است حاکم و داور خود بگیرند، زیرا امام(ع)

او را به قضاوت برگزیده است، و نباید آنان در مخاصمات خود به سلطان جای رجوع نمایند. (۱۶)

از آنجا که مشهور فقهاء طبق این حدیث فتوی داده اند، به مشهوره توصیف شده است، و همین امر موجب جبران ضعف سند آن می باشد. و از نظر دلالت گرچه در عبارت «فانی قد جعلته علیکم قاضیا» لفظ قاضی به کار رفته است و نه لفظ حاکم، که در مقبوله عمر بن حنظله به کار رفته بود. ولی جمله «وایاکم ان یخاصم بعضکم بعضا الی السلطان الجائر» بیانگر حکم کلی مربوط به خصومت هایی است که در حل و فصل آنها به زمامداران رجوع می شود.

به عبارت دیگر خصومت هایی که میان مردم رخ می دهد همیشه مربوط به امور مالی و مانند آن نیست،



بلکه گاهی مربوط به حقوق و مناصب اجتماعی است که امام (ع) از رجوع به سلاطین جور نهی کرده و رجوع به فقیه را بر آنان واجب کرده است، و این همان ولایت فقیه است.

۲/۷- یکی از احادیثی که بر ولایت فقیه به آن استناد شده است روایتی است که شیخ صدوق در کتب خود با سندهای مختلف نقل کرده است، در این حدیث امیرالمؤمنین (ع) از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده که فرمود «اللهم ارحم خلفائی ثلاث مرات قیل: یا رسول الله و من خلفاؤک؟ قال: الذین یأتون من بعدی یروون عنی حدیثی و سنتی فیعملونها الناس من بعدی»<sup>(۱۷)</sup> وجه استدلال این است که لفظ خلیفه در فرهنگ اسلامی به معنی ولایت و حکومت است، و اگر ظهور در این معنا نداشته باشد لا اقل قدر متیقن از آن همین است، و جمله «الذین یأتون من بعدی...» معرف خلفا و جانشینان پیامبر است و نه بیانگر معنی خلیفه یعنی کسانی که حدیث و سنت پیامبر اکرم را می‌دانند و آنها را به دیگران تعلیم می‌دهند، خلفا و جانشینان آن حضرت می‌باشند.

به این استدلال اشکال شده است به این که ممکن است مقصود از «خلفا» در حدیث، ائمه اهل بیت (ع) باشد.

در پاسخ گفته شده است: «تعبیر راویان احادیث نبوی در مورد ائمه اهل بیت (ع) معهود نیست، و مقام آنان بالاتر از این عنوان است از آنان به عنوان خُزَّان (حافظان) علم الهی یاد شده است، و صفاتی که در احادیث برای آنها بیان شده است فراتر از شأن و مقام «راویان احادیث» است. اصولاً اگر مقصود ائمه اهل بیت (ع) بود. عبارتی از قبیل «آنان علی و فرزندان معصوم اویند» به کار می‌رفت که جز بر آنان منطبق نگردد»<sup>(۱۸)</sup>

در این جا اشکال دیگری به نظر می‌رسد و آن این که هرگاه مقصود از «خلفا» در حدیث مزبور همه علمای اسلامی باشند. و مقصود از خلافت نیز امامت و ولایت

باشد، در این صورت علمای اسلامی در عرض ائمه اهل بیت (ع) دارای مقام امامت و ولایت می‌باشند، در حالی که طبق نصوص امامت این مقام مخصوص ائمه اهل بیت (ع) است، و علمای اسلامی اگر دارای مقام امامت و ولایت باشند در طول امامت و ولایت اهل بیت (ع) است و نه در عرض آن. منشأ این اشکال این است که خلافت را به معنی امامت و زعامت سیاسی معنا کنیم، ولی اگر به قرینه ذیل حدیث آن را به مسؤولیت فرهنگی که مشتمل بر تعلیم و تربیت و امر به معروف و نهی از منکر است، تفسیر کنیم، اشکالی در بین نخواهد بود، زیرا مسؤولیت فرهنگی از مختصات ائمه اهل بیت (ع) نیست، هر چند - به مقتضای حدیث ثقلین حدیث سفینه و مانند آن - در مسایل مورد اختلاف مرجع و مقیاس، رأی و نظر آنان است. ولی اگر به فرض مطلبی را علمای دیگر اسلامی نیز در زمینه سنت پیامبر اکرم (ص) می‌دانند، مسؤول نشر و تعلیم و ابلاغ آن می‌باشند، همان گونه که ائمه اهل بیت (ع) این مسؤولیت را بر دوش دارند، ولی در مسأله حکومت و زعامت سیاسی چنین اشتراکی وجود ندارد، این مقام ویژه آنان است و بحث ولایت فقیه در پی آن است که در عصر غیبت، مسؤولیت حکومت را برای فقهای اسلامی اثبات کند، و این مطلب از حدیث مزبور به دست نمی‌آید، بلکه باید به دلیل عقلی (دلیل اول) و یا سایر دلایل نقلی آن استناد نمود.

امام خمینی (ره) از این اشکال پاسخ داده و خلافت را به کلی و جزئی تقسیم کرده است، آنچه برای ائمه اهل بیت (ع) ثابت است خلافت کلی و همه جانبه است، که با فرض وجود و حضور آنان همه مسلمین تحت خلافت و ولایت آنانند چنان که در زمان حضرت علی (ع) همه افراد و از آن جمله امام حسن (ع) و امام حسین (ع) مشمول خلافت و ولایت آن حضرت بودند. بنابراین خلافت فقها در عرض خلافت اهل بیت (ع) نیست.<sup>(۱۹)</sup>

۲/۸- یکی از ادله ولایت فقیه توقیع (نامه) مبارک

امام عصر (عج) به دومین نایب خاص آن حضرت یعنی محمد بن عثمان عمّری است. در این توقیع آمده است «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجّتی علیکم، و انا حجّة الله». (۲۰): در مورد حوادثی که پیش خواهد آمد به راویان حدیث ما رجوع کنید، زیرا آنان حجّت من بر شما هستند و من حجّت خداوندم.

توقیع مزبور در پاسخ به سؤالات فردی به نام اسحاق بن یعقوب نوشته شده است، وی سؤالات خود را به محمد بن عثمان داد تا نزد امام برده و پاسخ آنها را بیاورد. با توجه به این که از اسحاق بن یعقوب در کتب رجال ذکری به میان نیامده و توثیق و تأییدی در حق وی نرسیده است، گفته شده است حدیث از نظر سند فاقد اعتبار است.

ولی برخی از محققان گفته‌اند می‌توان وثاقت وی را از این طریق که مرحوم کلینی این حدیث را از اسحاق بن یعقوب نقل کرده است، به دست آورد، زیرا بعید است محدثانی چون کلینی از افراد غیر موثق أخذ حدیث نمایند. (۲۱) گذشته از این توقیع مزبور سند دیگری هم دارد که خالی از اشکال است.

در استدلال به حدیث مزبور بر ولایت فقیه به دو فقره آن استناد شده است:

فقره نخست این که امام (ع) دستور داده است که در حوادثی که رخ می‌دهد به راویان احادیث رجوع شود، توضیح این که:

مقصود از راویان احادیث کسانی نیستند که صرفاً نقل حدیث نموده و مجتهد در فهم معنای آن نیستند، زیرا اگر مقصود این باشد، در این صورت رجوع به حدیث است و نه راویان حدیث، و روشن است که هر کس نمی‌تواند از احادیث وظیفه دینی خود را بشناسد، بلکه باید قوه اجتهاد و استنباط داشته باشد، بنابراین وظیفه مردم در عصر غیبت این است که در حوادث و رخدادهایی که برای آنان پیش می‌آید به فقها و مجتهدین رجوع کنند.

روشن است که همه آنچه مربوط به وقایع و حوادث زندگی است مراد و منظور نیست بلکه جهات دینی آن مقصود است. حال سخن در این است که آیا حکم دینی این حوادث مراد است و یا حل و فصل و تدبیر سیاسی آنها در پرتو احکام دینی؟ برخی احتمال اول را برگزیده و برخی دیگر احتمال دوم را که امام خمینی (ره) از این دسته است. استدلال ایشان این است که رجوع به فقها و عالمان اسلامی در مورد حکم دینی وقایع و موضوعات امری مسلم و روشن است، و چیزی نیست که بر کسی پوشیده بوده و نیازمند سؤال از امام (ع) باشد، ولی مسأله تصمیم‌گیری در حوادث و وقایع زندگی از جنبه مدیریتی و حکومتی بدان پایه از وضوح نیست. و سؤال از آن موجه می‌نماید. (۲۲) در این جا احتمال سومی نیز وجود دارد و آن اینکه به اطلاق حدیث عمل کرده و بگوییم هم احکام مربوط به حوادث مقصود است و هم حل و فصل آنها از جنبه سیاسی و حکومتی.

دومین فقره حدیث جمله «فانهم حجّتی علیکم و انا حجّة الله» است، به قرینه این که امام تنها در بیان حلال و حرام حجّت الهی بر مردم نیست، بلکه در همه زمینه‌ها قول و فعل او حجّت است، روشن می‌شود که مقصود از حجّت بودن فقها از جانب امام (ع) نیز تنها حجّت بودن در بیان مسایل حلال و حرام شرعی نیست، بلکه در همه زمینه‌های مربوط به حیات فردی و اجتماعی افراد حجّت می‌باشند، در این صورت قول و فعل آنان در امر حکومت و مدیریت جامعه بر مبنای قوانین اسلام حجّت بر مردم خواهد بود، و این همان ولایت فقیه است، یعنی امام (عج) منصب رهبری جامعه را در عصر غیبت به مجتهدان شیعه تفویض کرده است.

۲/۹- یکی دیگر از ادله ولایت فقیه روایت تحف العقول درباره وظایف و مسؤولیتهای علمای دینی است که از امام حسین (ع) روایت شده است، در آن روایت آمده است: «ان مجاری الامور والاحکام علی ایدی العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه» (۲۳):

مجاری امور و احکام به دست علمای الهی که امین بر حلال و حرام خداوند می باشد. امام (ع) در ادامه خطاب به علمای اسلامی در آن زمان می فرماید: به خاطر تفرقه شما این مقام و موقعیت از شما گرفته شده و در دست ستمکاران قرار گرفته است. روشن است

### ۳- نقد نظریه تبعیض در حکومت دینی

۳/۱- در این که ولایت و حکومت پیامبران و امامان

(علیهم السلام) به نصب و تعیین خداوند است میان متکلمان و فقهایی که در این زمینه با هم اختلاف نظر دارند. مورد ولایت و حکومت فقیه در مورد پیامبر شرایط دو دیدگاه است. دیدگاه مشهور این است که ولایت و حکومت او نیز به نصب و تعیین خداوند است. پیامبر اکرم (ص) یا ائمه اهل بیت (ع) انجام گرفته است.

چنان که دلایل این نظریه در فصل قبل نقل و بررسی گردید. ولی برخی از محققان دلایل نصب و تعیین خداوند را تمام ندانسته و گفته اند آنچه اهل بیت (ع) را بر دیگران

باره به درستی می آید جز این است که شرایط و شرایط علی حاکم اسلامی را بیان کرده اند که از آن جمله فقاقت و هم

عدالت می باشد. در رهبری است. و در رهبری است. و در رهبری است.

دارند. ولی نصب آنان به حکومت از طریق است. و در رهبری است.

روایات آنها شایسته رهبری و حکومت را برای فقیهان واجد شرایط اثبات می کنند، اما فعلیت این مقام

منصب به رأی و انتخاب افراد جامعه واگذار شده است. (۲۴)

این نظریه مبتنی بر دو مطلب است:

۱- ادله ای که بر نظریه نصب فقهایی واجد شرایط به ولایت و رهبری جامعه اسلامی اقامه شده است ناتمام است.

۲- از قرآن کریم و احادیث اسلامی به دست می آید که خداوند حق حکومت را به مردم سپرده است. مگر در مورد پیامبران و ائمه معصومین که رهبری و حکومت

آنان امری است الهی و از جانب خداوند به طور مستقیم به مقام رهبری و حکومت نصب شده و نقش مردم حمایت آنان و پیروی و اطاعت از آنان است. یعنی وظیفه مردم بوده است که در تشکیل حکومت الهی پیامبران و امامان را یاری داده، و پس از تشکیل حکومت نیز از اوامر و دستورات آنان پیروی کنند. ولی شأنیت و فعلیت مقام ولایت و حکومت آنان به جعل و تشریح خداوند باز می گردد. ولی در مورد فقهای واجد شرایط شأنیت و فعلیت حکومت از جانب خداوند و فعلیت

مورد ولایت و حکومت فقیه در مورد پیامبر شرایط دو دیدگاه است. دیدگاه مشهور این است که ولایت و حکومت او نیز به نصب و تعیین خداوند است. پیامبر اکرم (ص) یا ائمه اهل بیت (ع) انجام گرفته است.

چنان که دلایل این نظریه در فصل قبل نقل و بررسی گردید. ولی برخی از محققان دلایل نصب و تعیین خداوند را تمام ندانسته و گفته اند آنچه اهل بیت (ع) را بر دیگران

باره به درستی می آید جز این است که شرایط و شرایط علی حاکم اسلامی را بیان کرده اند که از آن جمله فقاقت و هم

عدالت می باشد. در رهبری است. و در رهبری است. و در رهبری است.

دارند. ولی نصب آنان به حکومت از طریق است. و در رهبری است.

روایات آنها شایسته رهبری و حکومت را برای فقیهان واجد شرایط اثبات می کنند، اما فعلیت این مقام

منصب به رأی و انتخاب افراد جامعه واگذار شده است. (۲۴)

این نظریه مبتنی بر دو مطلب است:

۱- ادله ای که بر نظریه نصب فقهایی واجد شرایط به ولایت و رهبری جامعه اسلامی اقامه شده است ناتمام است.

۲- از قرآن کریم و احادیث اسلامی به دست می آید که خداوند حق حکومت را به مردم سپرده است. مگر در مورد پیامبران و ائمه معصومین که رهبری و حکومت

آنها عبارتند از: عقل، اسلام و ایمان، عدالت، فقاقت،

۱- از فتوای آن فاطمه (س) باشد.

۲- عالم به شریعت اسلام باشد.

۳- زاهد و پارسا باشد.

۴- شجاع باشد.

۵- آشکارا مردم را به حق دعوت کرده و برای یاری دین خدا دست به قیام مسلحانه بزند. (۲۵)

بنابراین پس از قبول این مطلب که در احادیث اسلامی صفات حاکم و رهبر اسلامی - در فرض غیبت امام معصوم و یا عدم دسترسی به او - بیان شده است، و آنها عبارتند از: عقل، اسلام و ایمان، عدالت، فقاقت،

توان مدیریت و رهبری، مرد بودن، پاکیزگی ولادت، بخیل و حریص به دنیا نبودن،<sup>(۲۶)</sup> این در حقیقت به معنای نصب چنین افرادی به مقام رهبری و حکومت است. نصب از طریق وصف و نه اسم، یعنی مشروعیت رهبری و حکومت دارندگان چنین اوصافی از جانب خداوند و توسط پیامبر اکرم(ص) و ائمه اهل بیت(ع) ثابت گردیده است. در این صورت هرگاه خود آنان به جهات مصالح اسلام و مسلمین بر رهبری یکی توافق نمایند، و یا از طریق رأی و انتخاب مستقیم یا غیر مستقیم مردم شرایط اجتماعی تنها برای رهبری یکی از آنان فراهم گردد. این امر در مشروعیت مقام و منصب رهبری فرد مزبور هیچ تأثیری ندارد. چنان که مشروعیت آن را از دیگران سلب نمی‌کند. چیزی که هست در این صورت چون شرایط تشکیل حکومت تنها برای یکی فراهم است، حجت شرعی بر او تمام و بر دیگران تمام نیست، یعنی فرد مزبور در عدم قیام برای تصدی رهبری و حکومت عذر شرعی ندارد، ولی دیگران در این جهت معذورند، چنان که امام علی(ع) هنگامی که مردم برای بیعت با او به عنوان رهبری جامعه اسلامی اعلان آمادگی کردند فرمود:

«اگر اجتماع و اعلان آمادگی شما برای بیعت با من نبود، و چنین نبود که با وجود یاور و پشتیبان حجت الهی تمام است ... ریسمان شتر خلافت را به گردن آن می‌آویختم و او را به حال خود رها می‌کردم.»<sup>(۲۷)</sup>

امام(ع) از بیعت و حمایت مسلمانان به عنوان «نصرت» و پشتیبانی یاد می‌کند، و نه مشروعیت بخشیدن به دخالت امام در امور مسلمین.

بنابراین، بیعت و رأی مردم و حمایت آنان در فعلیت یافتن حکومت بدین معناست که بدون آن، مسئولیت و حق حکومت که از جانب خداوند برای رهبر الهی و بر دوش او نهاده شده است، بروز و ظهور نمی‌یابد. نه این که فعلیت مشروعیت آن وابسته به بیعت و رأی مردم است. به گونه‌ای که نفوذ رهبری او محدود به افرادی باشد که او را برگزیده‌اند.

اصولاً در اصل تشریح - خواه در بحث امامت و یا در هر مسئله یا حکم دیگر - تفکیک میان شأنیت و فعلیت معقول نیست، تفکیک میان این دو مربوط به تشریح و ابلاغ حکم است؛ یعنی نخست حکم و قانون تشریح می‌شود، آنگاه اعلان و ابلاغ می‌گردد. اما در خود تشریح، شأنیت و فعلیت معنا ندارد. تشریح امامت و رهبری خواه به صورت اسم باشد و یا وصف، عین فعلیت است. ولی از نظر ابلاغ و اعلان دو مرحله دارد. شأنیت و فعلیت، اما فعلیت به معنای تحقق عینی و تشکیل حکومت پس از مشروعیت آن است که هم در تشریح به اسم و هم در تشریح به وصف منوط و مشروط به حمایت و پشتیبانی مردم است، و در این جهت فرقی میان نصب امامت و رهبری به صورت اسم یا وصف وجود ندارد. چنان که شأنیت به معنای اعطای صفات و ویژگی‌های تکوینی که تشریح امامت و رهبری مبتنی بر آنهاست نیز ربطی به شأنیت در تشریح آن ندارد، و نسبت به نصب امامت از طریق اسم و وصف یکسان است.

۳/۳- اشکال ثبوتی که بر نظریه ولایت فقیه از طریق نص و نصب شده این است که هرگاه دو یا چند فقیه واجد شرایط رهبری وجود داشته باشد از نظر مقام ثبوت چند فرض متصور است که تنها یکی قابل قبول است و آن نیز به نظریه انتخاب باز می‌گردد و نه نظریه انتصاب. بنابراین نظریه نصب و نص در ولایت فقیه از نظر مقام ثبوت ناستوار است و با وجود اشکال در مقام ثبوت دیگر نوبت به بحث در مقام اثبات نمی‌رسد. این فرضها عبارتند از:

۱- هر یک به طور مستقل و جداگانه دارای ولایت بالفعل و حق اعمال ولایت است. با توجه به این که اختلاف نظر میان فقها و مجتهدین امری طبیعی است و از طرفی رأی هریک برای خود او حجت شرعی است، فرض مزبور مستلزم اختلاف در مسایل مربوط به مرجع رهبری جامعه گردیده و سرانجام مایه هرج و مرج می‌شود، که با فلسفه حکومت و رهبری تعارض آشکار

دارد.

۲- هریک ولایت مستقل دارد، ولی اعمال آن جز برای یکی از آنان جایز نیست.

اشکال این فرض این است که تعیین فردی که اعمال ولایت مخصوص اوست معیار و طریق می‌خواهد، و آن یا انتخاب عمومی است یا رأی صاحب نظران (اهل حل و عقد) یا توافق خود فقهاست. در همه این صور رأی و انتخاب افراد در تعیین والی دخالت دارد، و این همان نظریه انتخاب در ولایت فقیه است.

۳- تنها یکی از آنان به مقام ولایت و رهبری نصب گردیده است و آن اعلم مجتهدین است. اشکال این فرض این است که اولاً ممکن است در میان آنان اعلم یافت نشود و دو یا چند مجتهد که از نظر علم و فضیلت برابرند موجود باشد، و ثانیاً: تشخیص اعلم کار دشواری است و غالباً میان اهل نظر در این باره اختلاف نظر وجود داشته است. در نتیجه راهی برای شناخت والی و رهبر اسلامی وجود نخواهد داشت و جعل و نصب ولایت لغو و بی‌ثمر خواهد بود.

۴- ولایت و رهبری برای مجموع آنان جعل و تشریح شده است، به گونه‌ای که مجموع آنان به منزله یک امام و رهبر می‌باشند، در این صورت بر آنان لازم است که در مقام اعمال ولایت اتفاق نظر داشته باشند.<sup>(۲۸)</sup> این فرض ارزش کاربردی ندارد، زیرا توافق رأی چند مجتهد در تمام مسایل عملاً ناممکن است، و بدین جهت در سیره عقلا و متدینین نیز سابقه ندارد.<sup>(۲۹)</sup>

از فرضهای یاد شده، فرض دوم درست است یعنی هر فقیه و مجتهدی که شرایط لازم برای تصدی امر حکومت و رهبری را واجد است. از طرف خداوند به این مقام نصب شده است و او حق اعمال ولایت دارد مشروط به این که مجتهد دیگری به آن اقدام نکرده باشد. زیرا در آن صورت دیگر موضوع باقی نیست تا او نسبت به آن اعمال ولایت کند، مانند این که بر هر مسلمانی که شرایط امر به معروف و نهی از منکر را داراست واجب

است که نسبت به این فرضیه الهی اقدام نماید. حال اگر فردی به انجام آن اقدام نمود و موضوع برطرف گردید، یعنی معروف مورد نظر انجام شد و منکر مورد نظر ترک گردید، دیگر برای دیگران تکلیف یا حقی نسبت به آن باقی نخواهد بود.

و اما اینکه چگونه می‌شود که یکی از آنان به اعمال ولایت در مسئله حکومت و رهبری پیشقدم گردد، مطلب دیگری است، و علل یا راههای گوناگونی دارد، گاهی به صورت طبیعی و بدون نیاز به انتخاب مردم یا خبرگان یا توافق مجتهدین انجام می‌پذیرد، - چنان که در مورد امام خمینی ره چنین شد - و ممکن است از طریق رأی خبرگان تحقق یابد. چنان که در مورد رهبر کنونی انقلاب حضرت آیه... خامنه‌ای انجام گرفت. و در هر حال رأی مردم یا خبرگان، یا توافق خود مجتهدان منشأ مشروعیت رهبری و حکومت فقیه نیست، تنها شرایط مناسب برای اعمال ولایت الهی را فراهم می‌سازد. و به عبارت دیگر رأی و انتخاب در تحقق موضوع ولایت فقیه مؤثر است و نه در حکم و تشریح آن، این گونه تأثیر، در مورد ولایت ائمه طاهرین و پیامبران الهی نیز وجود داشته است.

اشکال کننده محترم خود به این نکته توجه نموده و گفته است: «مگر این که گفته شود نصب نیز لازم است تا ولایت به خداوند منتهی گردد و مشروعیت داشته باشد، پس نصب ولایت برای مشروعیت آن، و انتخاب برای تعیین متصدی بالفعل ولایت و حکومت است.» ولی بار دیگر اشکال نموده است که به هر حال انتخاب دخالت دارد، و دخالت در رهبری و حکومت برای کسی که انتخاب نشده است جایز نخواهد بود.<sup>(۳۰)</sup>

از مطالب قبل نادرستی این اشکال روشن است، زیرا جواز دخالت در امر ولایت و حکومت برای فقیه واجد شرایط منوط به چیزی نیست، تنها شرطی که در این جا معتبر است وجود موضوع برای اعمال ولایت است و آن در صورتی است که مجتهد واجد شرایط دیگری اعمال ولایت نکرده باشد. و چون در یک

جامعه تنها یک حکومت لازم است در نتیجه پیوسته یکی از مجتهدان امکان اعمال ولایت دراد، و جایز نبودن اعمال ولایت برای دیگران نه به جهت تشریح نشدن حق ولایت برای اوست بلکه به جهت وجود نداشتن موضوع برای اعمال ولایت است. چنان که در واجبات کفایی چنین است.

۳/۴- با توجه به این که به اشکالات مربوط به مقام اثبات در بحث قبل که ادله ولایت فقیه را نقل و بررسی نمودیم پاسخ داده شد، نیازی به تکرار آن نیست، در این جا برخی از ادله‌ای که بر مشروعیت نظریه انتخاب در ولایت فقیه اقامه شده است را ارزیابی می‌کنیم:

۱- دلیل اول و دوم مبتنی بر حکم عقل بر ضرورت وجود حکومت و سیره عقلا در مورد انتخاب رهبر و اقدام به تأسیس حکومت است. ولی این دو دلیل در صورتی قابل استناد است که دلیلی بر نص و نصب رهبر و حاکم دینی از جانب خداوند در دست نباشد. ولی با توجه به ادله عقلی و شرعی ولایت فقیه - که برخی از آنها در بحث قبل بیان گردید - دو دلیل مزبور ناتمام است.

۲- استدلال به اولویت تسلط انسان بر مال، چنان که در حدیث آمده است «الناس مسلطون علی اموالهم» هرگاه به حکم عقل و شرع انسان بر مال خود سلطه قانونی دارد، و تصرف دیگران در مال او بدون اذن و اجازه وی عدوانی و نارواست، این قاعده در مورد جان انسان به طریق اولی جاری است، و این در حالی است که قوانین حکومتی دائره اختیارات انسان را محدود کرده و در امور مربوط به مال و جان افراد دخالت می‌کند. مجاز بودن چنین تصرفی منوط به رضایت و خواست افراد جامعه است که از طریق انتخاب حاکم تحقق می‌پذیرد.

شکی نیست که این قاعده در مورد ولایت و رهبری پیامبران و ائمه طاهرین تخصیص خورده است، و مخصص آن چیزی جز نصوص و ادله مربوط به نبوت و امامت نیست. بنابراین ادله و نصوص مربوط به ولایت

فقیه نیز مخصص آن نخواهد بود.

اصولاً مفاد قاعده، تسلط افراد بر جان و مال خود این نیست که هرگونه تصرفی برای آنان مجاز است. بلکه به حکم عقل و شرع این تصرفات محدود و مشروط به شرایط ویژه‌ای است. کلیت این قاعده در جانب سلبی آن است، یعنی مجاز نبودن تصرف دیگران. و این که تصرف دیگران در سرنوشت افراد منوط به اذن خداوند و یا خود افراد است، ولی روشن است که اذن و اجازه افراد خود به طور مستقل اعتباری ندارد، بلکه باید به اذن و مشیت الهی بازگردد. در این صورت اذن افراد به دیگران برای تصرف در شئون زندگی آنان ملاک مستقل نیست، ملاک بودن آن نیازمند دلیلی از عقل یا شرع است تا ثابت شود که خداوند چنین اذن و اجازه‌ای را مشروع می‌داند. و قاعده مزبور هیچگونه دلالتی بر این مطلب ندارد.

۳- انتخاب رهبر و تفویض امور اجتماعی به او نوعی عقد و پیمان است که میان افراد و رهبری برگزیده برقرار می‌شود و این امری است که سیره عقلای بشر بر آن استقرار یافته است. و ادله لزوم وفای به عهد و پیمان از قبیل آیه «یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود»<sup>(۳۱)</sup> و حدیث «المؤمنون عند شروطهم»<sup>(۳۲)</sup> شامل آن می‌باشد. اشکال این استدلال این است که با توجه به مسأله نبوت و امامت، سیره عقلا در مسأله رهبری تخطئه و رد شده است - و با قطع نظر از ادله ولایت فقیه - احتمال تخطئه آن در مورد رهبری در عصر غیبت داده می‌شود، با وجود چنین احتمالی نمی‌توان به آن استناد نمود.

۴- آیات و روایاتی که بر شورایی بودن امور اجتماعی تأکید دارند مانند: «و امرهم شوری بینهم» (شوری/۳۸)، و «امورکم شوری بینکم»<sup>(۳۳)</sup> و «من جاءکم... و يتولی من غیر مشوره فاقتلوه»<sup>(۳۴)</sup>

در مورد آیه کریمه و حدیث اول یادآور می‌شویم اولاً: اگر چنین استدلالی تمام باشد به مسئله ولایت فقیه اختصاص ندارد، بلکه مسئله خلافت و امامت را



نیز شامل می‌شود چنان که برخی از علمای اهل سنت برای اثبات عقیده خود به آن استدلال کرده‌اند، در حالی که قائل به نظریه مزبور به این امر ملتزم نیست. اگر گفته شود در مورد امامت به دلایل عقلی و نقلی استدلال می‌کنیم، پاسخ این است که در مورد ولایت فقیه نیز به دلایل عقلی و نقلی استدلال می‌شود - چنان که گذشت - و ثانیاً: رهبری در مورد امام و فقیه جامع شرایط از سنخ رهبری پیامبران الهی است، یعنی قلمرو آن به امور مربوط به زندگی دنیوی و مادی اختصاص ندارد، بلکه امور معنوی و دینی را هم شامل می‌شود چنان که متکلمان - اعم از شیعه و اهل سنت - امامت را به «ریاست کلی در امور دین و دنیای مسلمین تعریف کرده‌اند». و این در حالی است که آنچه در سیره عقلای بشر معهود بوده است، انتخاب رهبر و تأسیس حکومت در قلمرو زندگی دنیوی و مادی است، اکنون می‌گوییم استدلال به آیه و حدیث به این که امر رهبری در عصر غیبت به مردم سپرده شده است. از قبیل استدلال به عام در مورد شبهه مصداقی آن است. زیرا احتمال دارد که این مسئله بسان نبوت و امامت مربوط به انتصاب الهی است و نه انتخاب مردم. حال اگر ادله ولایت فقیه را در نظر آوریم نادرستی استدلال روشن‌تر خواهد بود. (۳۵)

و در مورد حدیث دوم یادآور می‌شویم احتمال دارد مقصود زمامداری باشد که در اعمال ولایت بر مردم روشی استبدادی دارند و با مردم یا برگزیدگان آنان و صاحب نظران صالح مشورت نمی‌کنند. این احتمال با توجه به این که حدیث از پیامبر اکرم (ص) است و شامل همه زمامداران پس از خود - از جمله ائمه اهل بیت (ع) - می‌شود، متعین است.

۵- آیاتی که جامعه اسلامی را مخاطب قرار داده و تکالیفی مانند: جهاد با دشمنان اسلام، سرکوبی یاغیان و طاغیان در اجتماع، امر به معروف و نهی از منکر، اجرای حدود الهی و مانند آن را متوجه آنها نموده است. از آنجا که اجرای چنین تکالیفی بدون تشکیل حکومت امکان‌پذیر نیست، بر افراد جامعه واجب است که به

تشکیل حکومت و انتخاب رهبر قیام نمایند.

نادرستی این استدلال روشن است. زیرا این دلیل تنها ضرورت تشکیل حکومت را اثبات می‌کند، اما نحوه تشکیل و تعیین رهبر را بیان نمی‌کند. در این که مردم وظیفه دارند در تشکیل حکومت تلاش نمایند شکی نیست، ولی نصوص و ادله ولایت پیامبر، امام معصوم و فقیه عادل گویای این است که همه این کارها باید با رهبری او انجام گیرد.

۶- آنگاه که مسلمانان پس از قتل عثمان به سوی امام علی (ع) روی آورده و اعلان حمایت و بیعت کردند؛ امام (ع) به آنان فرمود: اگر مرا به حال خود واگذارید و دیگری را به ولایت برگزینید، شاید من نسبت به او از همه شما شنواتر و اطاعت کننده‌تر باشم. (۳۶)

اگر در کلمات امام (ع) که قبل از جمله مزبور فرموده‌اند دقت شود، روشن می‌شود که امام (ع) در پی آن است که به آنان اتمام حجت کند، که او در امر حکومت و رهبری جز به آنچه خود مصلحت می‌داند و جز بر اساس دانش و بینش خود از قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم (ص) عمل نخواهد کرد، و در این راه به خوشایند و بدآیند این و آن اعتنایی نخواهد کرد. او تنها مجری احکام اسلام خواهد بود و بس. در این صورت اگر مردم آمادگی تحمل اجرای حق و عدالت را ندارند بهتر است از بیعت با امام که رهبر برگزیده از جانب خداوند است دست بشویند و فرد دیگری را به رهبری خود برگزینند. به راستی آیا معقول است که امام در عین این که خود را خلیفه بر حق پیامبر می‌داند و در مسئله امامت به نص و نصب الهی معتقد است، تعیین امام را - حتی در زمان خود - حق مردم بدانند؟!

۷- امام علی (ع) پس از آنکه مردم تصمیم جدی خود را بر بیعت با او اعلان کردند به آنان فرمود این کار باید در مسجد و با رضایت مسلمانان انجام گیرد. (۳۷) از این جا به دست می‌آید که رضایت مردم در امر رهبری و حکومت دخالت دارد، و امامت ناشی از خواست و رضایت مردم است.

اشکالی که بر استدلال قبل وارد گردید، بر این استدلال نیز وارد است. دقت در این سخن امام(ع) نیز گویای این مطلب است که آن حضرت(ع) با آگاهی از عناصری که بعداً علم مخالفت برپا خواهند کرد، در پی آن بود که راه هرگونه عذر و بهانه را به روی آنان ببندد، و با بیعت علنی و آشکار مسلمانان با آن حضرت، کسانی چون معاویه مخفیانه بودن بیعت با امام را بهانه مخالفت خود نسازند.

از این جا نادرستی استدلال به کلام دیگر امام(ع) که بر رأی مهاجرین و انصار در مسئله امامت تأکید نموده است نیز روشن شد. این گونه سخنان امام(ع) ناظر به شرایط حاکم بر جامعه اسلامی در آن روزگار است و هرگز بیانگر ضوابط کلی در مسئله امامت نیست، در غیر این صورت باید امام(ع) را به تناقض‌گویی نسبت داد که نادرستی آن بر هیچ خردمندی پوشیده نیست.

شگفت این جاست که به این کلام پیامبر(ص) بر انتخابی بودن امامت استدلال شده است که خطاب به علی(ع) فرمود: «ولایت بر امت من حق توست، پس اگر آنان از سر رضا و رغبت آن را پذیرفتند، به امر امامت قیام کن، ولی اگر در این باره اختلاف کردند آنان را به حال خود واگذار.» (۳۸)

این حدیث دلیلی روشن بر نظریه نص و نصب در امر امامت است، و رضایت امت بدان جهت است که اقدام امام(ع) به احقاق حق خود در مسئله امامت در آن زمان بدون اتفاق مسلمانان و با وجود اختلاف آنان به هیچ وجه به صلاح اسلام و مسلمانان نبود، چنان که امام(ع) خود در موارد مختلف بر این مطلب تأکید نموده است.

۴- امام علی(ع) و امام حسن(ع) در احتجاجات خود با معاویه به بیعت مردم با آنان استدلال کرده‌اند. (۳۹)

این گونه استدلال در حقیقت از قبیل جدل احسن است، و عمل به قاعده «الزام» است، و از قبیل استدلال برهانی نیست که بیانگر دیدگاه واقعی استدلال‌کننده باشد. بدون شک استدلال با معاویه که به نظریه انتخاب

در امامت معتقد بود، با این روش نافذتر و کوبنده‌تر از این بود که امام(ع) بخواهد به نصوص امامت استدلال کند.

غیر از ادله یاد شده، دلایل دیگری<sup>(۴۰)</sup> نیز بر اثبات انتخابی بودن امامت و رهبری اقامه شده است، نمونه‌های مزبور روشن‌ترین و - شاید - استوارترین آنها بود. با روشن شدن ناستواری دلایل یاد شده، نیازی به نقل و بررسی دلایل دیگر نیست.

## ۸- حکومت دینی و دموکراسی

۴/۱- در طول تاریخ بشر اشکال و انواع گوناگون حکومت تشکیل گردیده و یا نظریه‌های سیاسی مختلفی درباره نظام حکومت پیشنهاد شده است. هرچند همه آنها لباس عمل نپوشیده است، در کتاب «مکتبهای سیاسی»<sup>(۴۱)</sup> از ۱۷۸ نوع سیستم حکومتی یا نظریه سیاسی در باب مبانی و ساختار نظام حکومت یاد شده است. یکی از کهن‌ترین و در عین حال جذاب‌ترین این مکتبهای سیاسی، دموکراسی (Democracy) است که با نظام استبدادی در اشکال مختلف آن تعارض آشکار دارد. این اصطلاح در قدیمی‌ترین کاربرد آن در یونان قدیم به معنای حکومت مردم بر مردم است، ولی در تقسیماتی که ارسطو در کتاب سیاست برای انواع حکومتها قائل شد، حکومت دموکراسی را به نوع فاسد و انحطاط یافته حکومت پولیتی (Polity) تعریف کرده است. نوع خوب حکومت پولیتی از نظر ارسطو حکومت دموکراسی معتدل یعنی حکومت طبقه وسط شریف و عادل است.

دموکراسی در اصطلاح جدید عبارت است از حکومت مردم که معمولاً به وسیله توجه به آراء اکثریت مردم از طریق انتخاب نمایندگان و تشکیل مجلس ملی اجرا می‌گردد و اداره امور حکومت در اختیار اکثریت آراء مردمی است که طبق قانون حق رأی دادن دارند. حکومت دموکراسی در مواردی به صورت مستقیم یا خالص اجرا می‌شود یعنی در کلیه مسایل سیاسی و

اجتماعی و کشوری مستقیماً به آراء عمومی رجوع می‌شود و در حقیقت شکل رفتارندوم را دارد، ولی از آنجا که اجرای این روش در شهرها و کشورهای بزرگ عملی نیست نوع دموکراسی رایج در دنیای امروز، دموکراسی نمایندگی و پارلمانی است.

از دیگر اصول مهم دموکراسی - علاوه بر حکومت اکثریت - این است که برای اقلیت‌ها نیز حقوقی قائل‌اند. یعنی اکثریت حقوق اقلیت را زیر پا نمی‌گذارد. یعنی علاوه بر این که اقلیت به سان اکثریت از حقوق کشوری مانند حق رأی و آزادی بیان و قلم و فرهنگ و اجتماعات و استخدام در مؤسسات دولتی و مانند آن برخوردار است، اکثریت پارلمانی وجود اقلیت را لازم شمرده و به انتقادهای آنان گوش می‌دهد و مانع-ابراز عقاید آنان در مخالفت با اکثریت نمی‌شود»<sup>(۴۲)</sup>.

در هر حال دموکراسی بهترین نوع حکومت‌های بشری است. حال آیا این نظریه سیاست یا مکتب سیاسی به طور کامل اجرا شده است یا نه بحث دیگری است که به جنبه تئوریک و نظری آن - که مورد بحث ماست - مربوط نیست.

۴/۲- در برابر حکومت‌های بشری، حکومت الهی و دینی مطرح می‌شود. البته سخن در حکومت‌هایی که در طول تاریخ به نام دین تشکیل شده‌اند نیست، بلکه بحث درباره حکومت دینی از جنبه نظری آن است، آن هم بر اساس منابع اصیل اسلامی و مطابق با جهان بینی اسلامی که دین حق و اندیشه‌های راستین دین را باید در آن جستجو کرد. نظام سیاسی و حکومتی دین - به تفسیر و تعبیر اسلام - نظامی است الهی که علاوه بر این که چارچوب‌های کلی و سیاست‌گذارهای اصلی حکومت را دین ترسیم می‌کند، حاکم و رئیس حکومت نیز از جانب خداوند تعیین می‌شود که در عصر پیامبران، آنان حاکمان برگزیده خداوند بودند، و در دوران پس از نبوت، امامان دوازدهگانه شیعه عهده‌دار این مسئولیت بوده‌اند، و در عصر غیبت امام دوازدهم (عج) این مسئولیت، بر دوش مجتهدان عادل و دارای هوش و

توان مدیریت سیاسی جامعه نهاده شده است - چنان که ادله آن در بحث‌های قبل بیان گردید -

در نظام دموکراسی رأی مردم پایه و اساس مشروعیت و قانونی بودن دستگاه حکومت و رهبری آن است. ولی در نظام الهی مشیت و اراده الهی و نصب و تعیین او خاستگاه مشروعیت و قانونی بودن حکومت و رهبری است. در نظام دموکراسی نصب و عزل رهبری جامعه به دست مردم یا نمایندگان آنان است، ولی در نظام الهی نصب و عزل رهبری به دست خدا است. و آن کس را که خداوند به عنوان رهبر جامعه برگزیده است، مردم حق عزل او را ندانند، بلکه اطاعت از او بر مردم واجب و مخالفت با وی بر آنان حرام است. سؤالی که در این جا مطرح می‌شود این است که با توجه به این که نظام دموکراسی مخالف با استبداد و مدافع حقوق طبیعی و قانونی اقوام جامعه است، و از طرفی حکومت دینی در نصب و عزل رهبری و تشکیل حکومت با حکومت مکرراتیک تفاوت آشکار دارد، آیا حکومت دینی با نظام‌های استبدادی همخوانی ندارد، و مخالف با اصول و آرمان‌های دموکراسی نیست؟

۴/۳- از کج‌اندیشی‌های برخی از مستشرقین و نظریه‌پردازانی غرض‌ورزانه بسیاری از تحلیل‌گران وابسته به استکبار جهانی که بگذریم در میان صاحب‌نظران و نویسندگان مسلمان نیز کسانی یافت می‌شوند که حکومت دینی بر پایه انتصابی بودن رهبری از جانب خداوند را با اصول دموکراسی ناسازگار می‌دانند، و راه حل آنرا یا در انکار حکومت دینی جستجو می‌کنند و یا در نفی انتصابی بودن رهبری از سوی خداوند.

به گمان برخی حکومت دینی مبتنی بر اصل تکلیف است و این در حالی است که حکومت دموکراتیک بر پایه حق استوار است. تکلیف‌گرایی، حکومت و حاکم را صاحب حق و مردم را مسئول می‌سازد، ولی «حق‌گرایی»، مردم را صاحب حق و حکومت و رهبری را مسئول می‌شناسد. و چون نظام ولایت فقیه نیز بر

پایه اصل تکلیف استوار گردیده است، با روح دموکراسی سازگاری ندارد و بدین جهت است که پذیرش آن در اندیشه سیاسی عصر حاضر با دشواری همراه است. تفاوت نگرش حق‌گرا و تکلیف‌گرا در باب حکومت منشأ پیدایش سکولاریسم در دنیای معاصر است. چرا که دنیای معاصر بیش از آن که تکلیف‌گرا باشد حق‌گراست، و این در حالی است که دین و حکومت دینی بیش از آن که حق‌گرا باشد، تکلیف‌گرا است. (۴۳)

اگر این تحلیل درست باشد این فقط نظام سیاسی مبتنی بر اصل ولایت فقیه نیست که با دموکراسی و رعایت حقوق جامعه ناسازگار است، بلکه نظام سیاسی مبتنی بر اصل امامت و نبوت نیز چنین خواهد بود. و از این روست که این تحلیل‌گران از اساس منکر حکومت دینی شده و به جدا انگاری دین از سیاست روی آورده‌اند. ولی از مطالعه آیات قرآن و نیز روایات اسلامی به روشنی به دست می‌آید که سیاست و حکومت یکی از ابعاد رسالت پیامبران الهی و ادیان آسمانی بوده است. وقتی پایداری عدالت اجتماعی جزو اهداف بعثت پیامبران باشد (آیه ۲۵ سوره حدید) چگونه می‌توان گفت: دین از سیاست جداست و با حکومت سر و کاری ندارد. ضرورت دستگاه حکومت و رهبری سیاسی برای پایدار شدن عدالت اجتماعی بر هیچ خردمندی پوشیده نیست. (۴۴)

برخی دیگر همین نظریه را به گونه‌ای دیگر مطرح نموده و مشکل را در اندیشه عصمت امام که از اصول عقاید شیعه است دیده‌اند، احمد امین مصری پس از شرح عقیده شیعه درباره امامت به مقایسه میان نظریه شیعه و اهل سنت در این باره پرداخته و نظریه شیعه را مخالف دموکراسی و نظریه اهل سنت را هماهنگ با آن تفسیر نموده و گفته است: «از نظر اهل سنت، خلیفه انسانی است به سان انسانهای دیگر و از نظر علم و دانش بر دیگران مزیتی ندارد، تنها مزیت او در اخلاق و توانایی مدیریت جامعه است، وی ممکن است عادل

باشد و ممکن است ستم نماید و چه بسا هتک حرمت الهی کرده شراب بنوشد و عصیان ورزد. در این صورت اگر مردم بر عزل او توانایی داشته باشند، او را عزل خواهند کرد، ولی امام از دیدگاه شیعه برتر از آن است که مورد انتقاد قرار گیرد. او درباره هیچیک از کارهای خود مورد سؤال و بازخواست واقع نمی‌شود. خوب و بد با افکار و اعمال او سنجیده می‌شود. این نظریه با دموکراسی منافات دارد. زیرا در دموکراسی حکم از آن مردم و در طریق مصلحت آنان است و تصمیم‌گیری‌ها بر اساس عقل انجام می‌گیرد و امام و زمامدار جز خدمتگزار مردم نیست». (۴۵)

هرگاه سخن احمد امین درباره امامت درست باشد، در مورد نبوت نیز درست خواهد بود، در آن صورت باید عصمت پیامبران را نیز نفی کرد. با این که وجوب عصمت پیامبران الهی - فی الجمله - مورد قبول همه مذاهب اسلامی - اعم از شیعه و اهل سنت - است. دلیل این اجماع و وفاق کلامی نیز آیات قرآنی است که به روشنی بر عصمت پیامبران دلالت دارند.

۴/۴- این گونه تحلیل‌ها ناشی از نداشتن درک عمیق و استوار از تعالیم اسلامی از یک سو و خودباختگی در برابر تمدن علمی دنیای غرب از سوی دیگر است که از آسیبهای فکری - روانی بسیاری از - به اصطلاح - روشنفکران دینی است؛ چه در کسوت روحانیت و چه در کسوت دیگر. از نظر دین باوران ژرفکاو که هم در حوزه دین‌شناسی مجتهد و صاحب نظرند و هم به دستاوردهای مثبت تمدن علمی ارجح می‌گذارند، و هم از اصول دموکراسی و حقوق بشر در آرمانی‌ترین شکل آن حمایت می‌کنند، حکومت دینی نه تنها با اصول حقوق بشر و روح دموکراسی ناسازگار نیست، بلکه یگانه راه وصول به آن است. حکومت دینی - به گونه‌ای که در جهان‌بینی اسلامی ترسیم شده است - با ویژگی‌های زیر قابل تعریف و توصیف است.

۱- حق تشریح و تقنین مخصوص خداوند است و وظیفه رهبران و حاکمان الهی تفسیر، تبیین و اجرای آن

قوانین است. و قوانین جاری حکومتی باید در چارچوب قوانین الهی تدوین گردد، به گونه‌ای که روح و گوهر احکام الهی در همه آنها نهفته و نمودار باشد.

۲- جز خداوند کسی به طور مستقل و بالذات حق تصرف در جان و مال افراد را ندارد، یعنی حق حکومت و سیاست و دخالت در سرنوشت افراد مخصوص خداوند است و مشروعیت حکومت و سیاست بشری منوط به استناد و انتساب آن به اذن و خواست خداوند است.

۳- فلسفه حکومت دینی تأمین خیر و سعادت افراد جامعه در بعد مادی و معنوی، دنیوی و اخروی است که دست یافتن به آنها در گرو نشر معارف دینی و اجرای قوانین آسمانی است. معارف و قوانینی که در قرآن و سنت ضبط و ثبت گردیده است.

۴- حق و تکلیف میان دولت و ملت یا حکومت و امت دوجانبه است. از آنجا که حکومت مظهر اراده و خواست خداوند حامی و مجری احکام و قوانین الهی است، حمایت و دفاع از آن وظیفه دینی امت اسلامی است، و از طرفی چون غایت و انگیزه حکومت تأمین خیر و سعادت امت است، درحقیقت حکومت و رهبری دینی خدمتگزار مردم است.

۵- حکومت دینی بر پایه مشورت، ارشاد، نصیحت و نظارت دوجانبه رهبری و مردم و امامت و امت استوار است. رهبری دینی در تصمیم‌گیری‌های مربوط به امور جامعه با آنان به مشورت می‌پردازد و پس از تبادل رأی و ارزیابی جهات مختلف موضوع و در نظر گرفتن جنبه‌های سود و زیان و مصالح و مفاسد تصمیم نهایی توسط رهبر گرفته و اجرا می‌گردد. و همان‌گونه که رهبر و نمایندگان و همکاران او وظیفه دارند بر اخلاق و رفتار جامعه نظارت نموده و حافظ سلامت فرهنگی جامعه باشند، جامعه نیز موظف است بر جریان امور حکومت نظارت نموده از دادن پیشنهادهای خیرخواهانه و انتقاد دلسوزانه و سازنده دریغ ننماید. در این جهت فرقی میان رهبران معصوم و غیرمعصوم نیست. بدین جهت امام علی(ع) که خود از زمامداران

جهان اسلام است از مردم می‌خواهد که از برخورد چاپلوسانه و ریاکارانه با او بر حذر باشند و از انتقاد مشفقانه و ارشاد نیک‌اندیشانه دریغ نورزند. (۴۶)

تأکید بر روش مشورت و ارشاد و انتقاد در رهبری و حکمرانی از طرف کسانی چون پیامبر اکرم(ص) و علی(ع) که مصون از لغزش و خطا بوده‌اند ضمن این که نوعی حرمت نهادن به شخصیت فکری و فرهنگی افراد و مایه رشد و شکوفایی اندیشه‌ها و تقویت روحیه خود باوری و آزادمنشی است، الگویی روشن و دقیق از شیوه زمامداری دینی را به بشر عرضه می‌کند.

۴/۵- با توجه به توضیحات یاد شده روشن می‌شود که حکومت دینی به الگویی که اسلام ارائه داده است عالی‌ترین شکل حکومت است که ضمن دربرداشتن مزایای نظام دموکراتیک بشری از نواقص آن نیز مصون است. مزایای دموکراسی احترام گذاشتن به حقوق طبیعی و قانونی افراد جامعه و آزادی‌های مشروع آنان و نفی استبداد و خودکامگی در صحنه سیاست و حکومت است. همه این مزایا در حکومت اسلامی به صورت اکمل و احسن برآورده شده است. در حکومت اسلامی همه افراد جامعه در برابر قانون یکسان و در برخورداری از ثروتهای ملی و امکانات دولتی مساوی‌اند، امتیازات به میزان تلاش افراد نیاز آنها و خدماتی است که به جامعه یا نظام حکومتی عرضه می‌کنند، نژاد، رنگ، زبان، قومیت، و حتی مذهب به خودی خود معیار امتیاز در این زمینه به شمار نمی‌رود. بدین جهت است که وقتی امام علی(ع) برای حل منازعه فیما بین او و فردی یهودی نزد خلیفه دوم عمر بن خطاب می‌رود، و خلیفه امام را با کنیه (ابوالحسن) صدا می‌زند و یهودی را به نام، امام این برخورد را مخالف با رویه عدالت و مساوات در قضاوت دانسته پرافروخته می‌گردد. (۴۷)

و آنگاه که پیرمرد نصرانی را می‌بیند که برای گذران زندگی دست به گدایی زده است، امام(ع) از دیدن این وضعیت سخت آزرده خاطر می‌شود و زبان به اعتراض گشوده می‌فرماید: «آنگاه که او توان کارکردن داشت او را

به کار گرفتید، و اکنون که ناتوان شده است به حال خود رها کرده‌اید» آنگاه دستور داد تا از بیت‌المال مسلمین به او انفاق نمایند. (۴۸)

آن حضرت در عهدنامه خود به مالک اشتر به او توصیه مؤکد می‌نماید که با مردم از روی مهربانی و خیرخواهی رفتار کند، و در پی جمع‌آوری ثروت و چپاول سرمایه‌های عمومی و بهره‌کشی از مردم نباشد، و تصریح می‌کند که در این جهت فرقی میان مسلمان و غیرمسلمان وجود ندارد. (۴۹)

در نظام سیاسی اسلام برای جلوگیری از استبداد و خودکامگی اولاً: صفات اخلاقی و نفسانی مهمی را به عنوان شرایط لازم برای رهبر دینی و رجال حکومت مقرر نموده است. این شرایط در پیامبر و امام از طریق عصمت تأمین می‌گردد، و در دیگران از طریق عدالت، تقوی و زهد و پارسایی. ثانیاً: استبداد و انانیت به عنوان صفت و رفتاری زشت و ناروا معرفی و از آن به شدت نکوهش شده است. ثالثاً: خوشرفتاری و برخورد متواضعانه و خیرخواهانه با مردم از ارزنده‌ترین صفات انسانی و - به ویژه حاکمان و ولیان - به شمار آمده است که در حقیقت دری از درهای بهشت را به سوی انسان می‌گشاید. رابعاً: اصل مشورت را یکی از قائمه‌ها و ارکان حکومت و رهبری دانسته است. خامساً: نصیحت، نظارت و انتقاد سازنده و خیرخواهانه رهبری و رجال حکومت را از حقوق و بلکه وظایف مردم تلقی کرده است.

بدیهی است با رعایت این موازین اخلاقی، سیاسی و فرهنگی مجالی برای پیدایش پدیده شوم استبداد و خودکامگی در صحنه سیاست و حکومت فراهم نخواهد شد. روشن است که بهره‌مندی از چنین حکومت سالم و آرمانی در گرو بکارگیری موازین مزبور است. چنان که مزایای دموکراسی بشری نیز بدون التزام عملی به اصول آن به دست نخواهد آمد.

۴/۶- اکنون مناسب است به برخی از ضعف‌های دموکراسی بشری نیز اشاره کنیم:

الف: از آنجا که نظام قانون‌گذاری در دموکراسی

بشری صرفاً به عقل و دانش بشر استناد می‌کند، و عقل و دانش بشر نیز نسبت به همه ابعاد وجودی انسان آگاهی کامل ندارد، در نتیجه قوانین بشری از جنبه نظری خطاپذیر بوده و هیچگاه نمی‌توان با اطمینان کامل نظام زندگی را بر پایه آنها استوار ساخت. این نقص در قوانین الهی راه ندارد، چرا که خداوند از همه اسرار و نیازهای وجودی انسان آگاه است و در نتیجه قانون الهی به لحاظ نظری خدشه‌ناپذیر خواهد بود.

ب: یکی از غرایز و امیال طبیعی بشر، غریزه حب ذات و نفع‌طلبی است. مقتضای این غریزه و میل طبیعی این است که انسان در هر حال به سود و خیر خود اندیشیده، همه چیز و همه کس را در راستای این خواست طبیعی می‌خواهد. از این رو قوانینی که بشر وضع می‌کند از جنبه روانی و غریزی نیز خدشه‌پذیر خواهد بود، ولی خداوند که از هرگونه عیب و نقص منزّه است قانونی که وضع می‌کند از چنین نقیصه‌ای مبرا خواهد بود.

ج: در نظام دموکراتیک مشروعیت حکومت ناشی از رأی اکثریت است، یعنی رأی و نظر برخی از افراد (اکثریت) بر برخی دیگر حکومت می‌کند، در حالی که در نظام اسلامی جز خداوند و قانون الهی بر مردم حکومت نمی‌کند، و پیامبر، امام یا فقیه که زمام امور سیاسی را به عهده دارند، در حقیقت مجری اراده و قانون الهی‌اند. آنان خود قبل از دیگران محکوم اراده و قانون خداوند می‌باشند. حکومت و حاکم در حقیقت مظهر و تبلور اراده و حکومت خداوند است. این امر در سایه عصمت و عدالت و پارسایی صیانت می‌شود تا مبادا حکومت به جای مظهریت اراده خداوند، مظهر تمایلات نفسانی یا خواسته‌های شیطنانی گردد.

این نکته را نیز در نظر آوریم که مظهر حکومت الهی بودن غیر از خدایی کردن است. مثلاً حکومت سلیمان پیامبر مظهر حکومت و فرمانروایی خداوند است. و او قدرت خود را موهبتی الهی می‌داند که وسیله‌ای برای آزمایش اوست (هذا من فضل ربی لیبلونیء اشکرام اکفر). (۵۰) ولی حکومت فرعون از قبیل خدایی کردن بر مردم

یعنی حکومت طاغوتی و اهریمنی است چنان که قرآن کریم یادآور می‌شود که فرعون می‌گفت: «انا ربکم الاعلیٰ» (۵۱)

نسبت میان حکومت الهی و خدایی کردن تباین کلی است. ولی نسبت میان حکومت الهی و مظهریت حق بودن تساوی و برابری است. یعنی هیچگاه هیچ حکومت الهی داعیه خدایی کردن ندارد، ولی هر حکومت الهی نماینده حکومت خداوند بر مردم است. از این جا مغالطه بدفرجامی که برخی در این مسئله نموده و مظهر حق بودن حکومت را با خدایی کردن آن یکی انگاشته‌اند روشن گردید. (۵۲)

اینها نارسایی‌ها و خلل‌های نظری دموکراسی است اما نارسایی‌های عملی آن که عمدتاً ریشه در فرهنگ دنیاگرا و مادپرگرا و دور از ارزشهای معنوی و دینی دنیای - به اصطلاح متمدن - جدید دارد ماجرای دیگری دارد، که متأسفانه به جوامع اسلامی سرایت کرده و حتی جامعه انقلابی ما نیز از این سوغات شوم تمدن جدید بی‌بهره نمانده است، بر متصدیان امور اجتماعی و فرهنگی جامعه است که برای حراست از دستاوردهای اصیل انقلاب و ارزشهای بلند اسلامی به تهذیب و تزکیه جامعه بیش از پیش اهتمام نموده و نصایح و رهنمودهای حکیمانه مقام معظم رهبری (دام‌ظله) در جلوگیری از تهاجم فرهنگی و تحکیم اخلاق اسلامی در همهٔ شئون جامعه را جامه عمل پوشانند.

از آنچه گذشت روشن شد که دموکراسی را می‌توان به دو قسم دموکراسی الهی و بشری تقسیم کرد. حکومت‌های صالح دینی نمایندگان دموکراسی الهی، و حکومت‌های غربی نمایندگان دموکراسی بشری‌اند. در مقایسه این دو نوع دموکراسی از جنبه نظری برتری دموکراسی الهی بر دموکراسی بشری کاملاً آشکار است، و از جنبه عملی نیز مقایسه حکومت‌هایی چون حکومت پیامبر اکرم (ص) و علی (ع) که دو نمونه موفق از دموکراسی الهی بوده‌اند، برتری دموکراسی دینی را بر دموکراسی بشری نمایان می‌سازد. چنان که حکومت اسلامی ایران نیز که به طور نسبی نمایندهٔ دموکراسی

الهی محسوب می‌شود، در بسیاری از جنبه‌ها بر حکومت‌های غربی که نمونه‌هایی از دموکراسی بشری‌اند، برتری آشکار دارد، کافی است جریان زشت نژادپرستی در دنیای غرب و تبعیض‌های آشکار رسمی و حکومتی در کشورهایی چون آمریکا را با برخورد بزرگ منشانه و عدالت جویانه جمهوری اسلامی با همه اقوام و نژادها و اقلیت‌های دینی و مذهبی مقایسه کنیم تا راستی این مدعا روشن گردد.

آری ما هنوز در نیمه راهیم و باید گام‌های استوار و بلند دیگری را در راه اجرای حکومت اسلامی در شکل آرمانی و متعالی آن برداریم. و این مسئولیتی است که بر دوش همه اقشار جامعه انقلابی ایران سنگینی می‌کند، اگرچه بار مسئولان علم و سیاست در این باره از دیگران سنگین‌تر است. و بدین جهت است که پیامبر اکرم (ص) صلاح و فساد این دو دسته را مایه صلاح و فساد امت اسلامی دانسته است. (۵۳)

سخن را با این کلام خداوند پایان می‌دهیم که آرمانهای الهی حکومت را یادآور شده می‌فرماید: «الذین ان مکنانم فی الارض اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر ولله عاقبة الامور» (۵۴) آنان که اگر در زمین فرمانروایشان کنیم نماز را برپاداشته، زکات می‌پردازند، و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و سرانجام کارها مخصوص خداوند است.

### پی‌نوشتها

- ۱- در این باره به کتاب ولایت فقیه و رهبری در اسلام تألیف آیه‌الله جوادی آملی، ص ۱۱۹ - ۱۱۴ رجوع شود.
- ۲- ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة... و عدا علیه حقا... و من اوفی بعهده من الله... (توبه/۱۱۱).
- وعدالله المؤمنین و المؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار... (توبه/۷۲).
- وعدالله لایخلف الله وعده ولكن اکثر الناس لایعلمون. (روم/۶).
- ۳- امور حسبیه به کارهایی گفته می‌شود که مورد اهتمام شارع و مطلوب او است و انجام آن از مسلمانان خواسته شده است. ولی فرد یا

- ۲۸- فرض اول را در اصطلاح عام استفراقی، و فرض اخیر را عام مجموعی گویند.
- ۲۹- دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۱، ص ۴۱۴ - ۴۰۹.
- ۳۰- مدرک قبل، ص ۴۱۵ - ۴۱۴.
- ۳۱- سوره مائده، آیه ۱.
- ۳۲- الوسایل، ج ۱۲، ابواب الخیار، باب ۶، حدیث ۲.
- ۳۳- تحف العقول، سخنان امام رضا(ع)، سنن ترمذی: ج ۳، ابواب الفتن، باب ۶۴، حدیث ۲۳۶۸.
- ۳۴- عیون اخبار الرضا، ج ۲، باب ۳۱، حدیث ۲۵۴، ص ۶۲.
- ۳۵- در این باره به کتاب ولایت فقیه، آیه... جوادی آملی، ص ۱۵۳ - ۱۵۰ رجوع شود.
- ۳۶- نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۲۷۱.
- ۳۷- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۰۶۶.
- ۳۸- کشف المحججه، سید بن طاووس، ص ۱۸۰.
- ۳۹- نهج البلاغه، نامه‌ها، شماره ۶، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۲.
- ۴۰- جهت آگاهی از مجموع این ادله به کتاب دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۱، ص ۵۱۱ - ۴۹۳ رجوع شود، یادآور می‌شویم برخی از این ادله در کتاب مفاهیم القرآن آیه... سبحانی، ج ۲، ص ۲۱۰ - ۱۸۸ نیز آمده است.
- ۴۱- کتاب مزبور نوشته دکتر بهاء‌الدین بازارگاد است که در نوبتهای مکرر چاپ شده است.
- ۴۲- مکتب‌های سیاسی، ص ۶۵ و ۸۶ - ۸۴.
- ۴۳- مبنا و معنای سکولاریسم، عبدالکریم سروش، کیان، ۲۶.
- ۴۴- جهت آگاهی از نقد مشروح سکولاریسم به مقاله «ریشه‌ها و نشانه‌های سکولاریسم» از نگارنده در شماره‌های ۲۱ و ۲۲ مجله تخصصی کلام اسلامی، و نیز کتاب نقد، شماره اول رجوع شود.
- ۴۵- ضحی الاسلام، نوشته احمد امین، ج ۳، ص ۲۲۱ - ۲۲۰.
- ۴۶- نهج البلاغه، خطبه ۱۶.
- ۴۷- مفاهیم القرآن، ج ۲، ص ۴۲.
- ۴۸- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۹.
- ۴۹- نهج البلاغه، نامه‌ها، شماره ۵۳.
- ۵۰- سوره نمل، آیه ۴۰.
- ۵۱- سوره نازعات، آیه ۲۴.
- ۵۲- کیان، ۲۶، مبنا و معنای سکولاریسم، عبدالکریم سروش.
- ۵۳- خصال شیخ صدوق، باب‌انین، حدیث ۱۱.
- ۵۴- سوره حج، آیه ۴۱.
- افراد معینی مکلف به انجام آن نیستند، و حتی اگر به صورت درست توسط افراد غیر عادل هم انجام پذیرد مطلوب است، ولی شایسته‌ترین فرد به انجام چنین کارهایی فقیه عادل است، که هم آشنای به دین و احکام الهی است و هم عادل و پرهیزگار.
- ۴- در این باره به کتاب «تنبیه الامة و تنزیه الملة»، ص ۴۶ و صراط النجاة، ج ۱، ص ۱۰، و «الدلالة الی من له الولاية»، ص ۷۱ رجوع شود.
- ۵- تنبیه الامة و تنزیه الملة، ص ۴۶.
- ۶- عوائد الایام، ص ۱۸۸ - ۱۸۷.
- ۷- جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۹۶ به نقل از رساله محقق کرکی در نماز جمعه.
- ۸- مدرک قبل، ص ۳۹۷.
- ۹- کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۷.
- ۱۰- کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۱.
- ۱۱- مدرک قبل، ص ۴۶۴ - ۴۶۴.
- ۱۲- الدلالة الی من له الولاية، آیه... حاج آقا علی صافی گلپایگانی، ص ۷۱ - ۷۰.
- ۱۳- یریدون ان یتحاکمو الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به (نساء/۶۰)
- ۱۴- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ابواب صفات القاضی، باب ۱۱، حدیث ۱.
- ۱۵- جهت آگاهی بیشتر در تبیین مدلول حدیث به کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۷۹ - ۴۷۶ رجوع شود.
- ۱۶- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ابواب صفات القاضی، باب ۱۱، حدیث ۶.
- ۱۷- پیامبر اکرم سه بار فرمود: خدا جانشینان مرا رحمت کن، گفته شد: جانشینان تو کیانند؟ فرمود کسانی که پس از من می‌آیند، حدیث و سنت مرا روایت می‌کنند و آنها را به مردم تعلیم می‌دهند. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ابواب صفات القاضی، باب ۷، حدیث ۵۳.
- ۱۸- کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۹ - ۴۶۸.
- ۱۹- (کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۸۶)
- ۲۰- الوسائل، ج ۱۸، ابواب صفات القاضی، باب ۱۱، حدیث ۹.
- ۲۱- الدلالة الی من له الولاية، ص ۶۲.
- ۲۲- کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۷۴.
- ۲۳- تحف العقول، بخش سخنان امام حسین(ع).
- ۲۴- دراسات فی ولایة الفقیه، آیه... المنتظری، ج ۱، ص ۴۰۹.
- ۲۵- قواعد العقائد، خواجه نصیرالدین طوسی، تحقیق علی ربانی گلپایگانی، ص ۱۲۶ - ۱۲۵.
- ۲۶- دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۱، ص ۴۰۷.
- ۲۷- نهج البلاغه، خطبه ۳.